ان الله في ايام دهركم نفحات الا فتعرضوا لها [illegible]
[illegible] يا ايها الانسان انك كادح الى ربك
كدحا فملاقيه [illegible] ان الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا
[illegible]
[illegible] الا ان للاعمال منازل [illegible]
لو حملت على صاحب الاثنين ثلاثا لينقطع كما ينقطع على [illegible]
[illegible]
فخذ ما آتيتك وكن من الشاكرين ولئن شكرتم لازيدنكم
[illegible] لنعم [illegible]
[illegible] رحم الله امرأ سمع قولي فعمل فاهتدى [illegible]
[illegible]
[illegible] ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله
[illegible] يقضي الحق وهو يهدي السبيل [illegible]
[illegible]
[illegible] مع تابع الهدى [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواجب الوجود بالذات وصاحب الصفات
سيما التي هي عين الذات والواحد من جميع الجهات
والعادل في الافعال سيما الايجاد الممكنات
والصلوة والسلام على اشرف الانبياء محمد سيد الكائنات
وعلى آله الائمة الذين هم شفعاء الحشر دخول الجنات
پس میگوید خادم نیازمند مذهب جعفری و شرع محمدی
محمد جعفر استرابادی که [illegible] رساله‌ایست که فلک مشحون است از برای
نجات از دریای حیرت و آب حیوة [illegible] است از برای تشنگان وادی
ضلالت و جهالت که بخواهش اخ اعز روحانی برادر ایمانی [illegible]
الله حاجی عبد الله [illegible] نوشته شد مشتمل بر بیان اصول این دین
اصول مذهب جعفری که واجب است بر هر مکلف که آنها را [illegible] در دل
اعتقاد کند و بزبان اقرار نماید [illegible] این رساله پنج باب است
که در هر باب یک [illegible] و بعد از هر فصل یک
وصلت که بیان میکند چیزهائی را که مترتب میشود بر اعتقادات دین
و مذهب از احکام دنیا و آخرت و چون نجاست و طهارت و استحقاق
خلود در جهنم یا بهشت و مانند اینها پس باید دانست اولا که اصول دین
عبارتست از اعتقاداتی که بنای دین بر آنست و بدون آنها دین متحقق
و حاصل نمی شود و بسبب آنها مکلف داخل در دین [illegible]

[illegible]

مذهب است که بنای مذهب ... بر آنهاست و مخصوص مذهب اثنی عشری است
و جمیع اهل مذهب وجدان درین قایل هستند اول توحید است که کمال
واجب الوجود بالذات است در ذات او دوم عدلست که کمال واجب
الوجود بالذات است در افعال او و از این جهت عدل را از اصول دین شمرده‌اند
و سایر صفات کمال چون حیوة و علم و قدرت را که تعلق بکمال ذات
دارند از اصول دین جدا نشمرده‌اند زیرا که اینها از توابع توحید می باشند
که تعلق بکمال ذات دارد نه افعال سوم نبوت است که ریاست
الهیه است بالاصالة از برای بشر معصوم عالم بر مکلفین در امر دنیا
و دین چهارم امامت است که ریاست الهیه است عامه بر وجه
نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوب منصوص عالم بعد از
رسول اکرم از جانب سید المرسلین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین
پنجم معاد است که زمان جزای عباد است و عود ارواح و حشر
اجساد است در توحید است که اصل اول است اصل توحید
بحسب معنی لغوی عبارت است از نسبت دادن مکلف واجب الوجود
بالذات را بیگانگی از جمیع جهات چون یگانگی جزئیاتی یعنی تعدد
در افراد و جزئیات واجب الوجود بالذات نیست و یگانگی در ذات
و صفات ذاتیه یعنی تعدد در آنها نیست صفات ذاتیه او
عین ذات میباشد و یگانگی در اجزای عقلیه یعنی جنس که ما به
الاشتراک است و در آن دو نوع یا بیشتر شریک اند و فصل که ما به
الامتیاز است و بسبب او هر یک از دیگری امتیاز می یابند در ذات
او نیست و یگانگی در اجزای خارجیه که در مقابل اجزای عنصریه رئیسه
و غیر رئیسه یعنی سر و گردن و دست و پا و مانند اینها ندارد پس مراد از
یگانگی آن است که شبیه ندارد و تعدد در واجب الوجود بالذات نیست

صانع و خالقی است که واجب الوجود بالذات است یعنی ذاتیکه هستی او
ضرورت است و نیستی او ممتنع و محالست باین معنی که هستی او نظر بذات او
یعنی چون وجود بمعنی منشأ اثر عین ذات او است پس هستی او لازم ضروری است
بملاحظه ذات او و بدون ملاحظه غیر و نیستی او ممتنع و محالست بملاحظه ذات
بدون ملاحظه غیر زیرا که سلب شیء از نفس محالست باین معنی که وجود او
مثل وجود ما نیست که ما میشود که باشیم و میشود که نباشیم و هستی ما ضرور نمیشود
مگر بسبب غیر مشیت الله تعالی پس ما واجب بالغیر میباشیم و خداوند عالم
واجب الوجود بالغیر نیست بلکه واجب الوجود بالذات است و ذات او
علت ثبات وجود از برای ذات است و هستی او از خودش است نه از دیگری
زیرا که اگر از دیگری باشد لازم می آید تحصیل حاصل یا وصف وجود
وجود ممتنع است و از این ظاهر میشود که وجود او باید عین ذات او باشد
زیرا که اگر زاید بر ذات او باشد اگر از غیر او باشد ممکن خواهد بود نه واجب
و اگر از ذات او باشد پس اگر در حال تأثیر آن ذات هستی داشت تحصیل
حاصل لازم می آید و اگر هستی نداشت لازم می آید که چیزی که هستی ندارد
بخشی ... هستی بخشد و این بدیهه عقل محالست پس باید وجود خداوند
عالم هستی او عین ذات او باشد و ذات او عین وجود بمعنی منشأ اثر باشد
تا آنکه واجب الوجود بالذات باشد و دلیل عقلی بر این مطلب که از برای عالم
صانعی است که واجب الوجود بالذات است آنست که ماهیت ممکن کلی از عدم
بوجود نمی تواند بیاید مگر آنکه غیر او ایجاد کند او را زیرا که خود نمیتواند که
خود را ایجاد کند بواسطه آنکه اگر در حال ایجاد وجود داشته باشد تحصیل
حاصل لازم می آید و اگر هستی نباشد لازم می آید چیزی که هستی نداشته باشد
باعث هستی شود و با وجود مساوی بودن هستی و نیستی نسبت بذات او
ترجیح هستی بر او این محالست بالبدیهه پس باید ایجاد کننده آن ممکن

14

تبیّن لهم انّه الحق اولم یکف بربّک انّه علی کل شیءٍ شهید

یعنی زود است که بنمایم ایشان را چیزهائی را که علامات و نشانه اند در هستی خداوند عالم که ثابت اند در اطراف عالم مصنوعات الهی می باشند حاصل در نفسهای خود تا آنکه ظاهر شود از برای ایشان آنکه خداوند عالم حق و ثابت است آیا کافی نیست که خدا بر هر چیز گواه است و اثر آن در همه چیز موجود و حاضر است و ایضا فرمود ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولنّ الله یعنی هرگاه سوال کنی از کفار که کیست که ایجاد کرد آسمان و زمین را هر آینه میگویند که خلق کرد آنها را خداوند عالم پس خدا موجود است صاحب هستی و هستی بخش است و از جمله آنها حدیثی است که مرویست از امام جعفر صادق ع که فرمود سمعت ابی یحدث عن ابیه انّ رجلا قام الی امیر المؤمنین ع فقال یا امیر المؤمنین بما عرفت ربّک قال بفسخ العزائم و نقض الهمم لمّا ان هممت حال بینی و بین همّی و عزمت فخالف القضاء عزمی فعلمت انّ المدبّر غیری یعنی شنیدم از پدرم که خبر میداد از پدرش که فرمود که مردی برخواست بسوی جناب امیر المؤمنین ع پس گفت یا امیر المؤمنین به چه چیز شناختی خدای خود را آنحضرت فرمود شناختم خدا را بسبب فسخ کردن و برهم زدن قصدها و شکستن و برهم زدن آن چیزی که اراده کرد خلق او را آیا نمی بینی که هرگاه قصد کنم چیزی را که حایل میشود میان من و مقصود من و هرزمانیکه عزم چیزی بکنم مخالفت میکند قضای خدا عزم مرا پس دانستم که تدبیر کننده امر های من کننده در آنها غیر من است و ایضا مردی است که زندیقی که منکر خدا بود سوال کرد از جناب امام جعفر صادق ع که ما الدلیل علی صانع العالم یعنی چه چیز است دلیل بر آنکه از برای صانع عالم حضرت فرمود وجود الافاعیل التی دلّت علی انّ صانعاً صنعها یعنی دلیل بر وجود خدا آثاریست که دلالت میکند بر آنکه مؤثری است که آنها از او صادر شده اند چون بنا که دلالت

92

ثابت اند از برای خدا بنظر بحقیقت ذات او بدون اضافه و نسبت بافعال و مخلوقات او که آن را صفات ذات و صفات کمال نیز گویند و آنها در این بیت مذکورند قادر و مختار است و عالم و مرید و مدرک هم قدیم و ازلی هم متکلم صادق پس آنها هشت صفت می باشند که اصول آنها صفت می باشند که آن قدرت و علم و حیوة است و اراده و ادراک بسمیع بودن و مانند اینها از شعبه جزئی علم حیاتند و قدیم بودن و ازلی بودن و ابدی بودن و سرمدی بودن از شعبه حیوة است و متکلم بودن و صادق بودن از شعبه قدرت است و قدرت عبارت از توانائی داشتن بر ایجاد کردن هر چیزی که ممکن است بر وجهی که اراده کرده است و مراد در اینجا چیزیست که بسبب تمکن و توانائی بر کردن هر چیز و ترک کردن آن است چنانکه خواهد آمد و علم عبارت است از دانستن چیز خواه کلی خواه جزئی و خواه مجرد و خواه مادی و خواه ذات خود و خواه غیر خود و مراد در اینجا چیزیست که منشاء انکشاف اشیاء و سبب ظهور آنها است از برای عالم چنانکه خواهد آمد و حیوة عبارت است از صفتی که باعث صحت متصف شدن موجود است بصفت علم و قدرت و مراد در اینجا چیزی که سبب صحت اتصاف بعلم و قدرت است خواه ذات باشد خواه صفت چنانکه خواهد آمد و اراده عبارت است از علم بمصلحت فعل که باعث مشیت و خواستن کردن آن است یا علم بمفسده آن که سبب مشیت و خواستن ترک است باین معنی که آن چیزی که میکند با شعور و علم و قصد باین بجا بیاورد و آن چیزی را که ترک میکند با شعور بمفسده و با اراده و قصد ترک میکند و ادراک عبارت است از علم بجزئیات محسوسه چون مبصرات که بچشم دیده میشوند و مسموعات که بگوش شنیده می شوند و مانند اینها چون سمیع و بصیر اولی آنکه اینها را داخل بوده اند در خصوصیات سمیع و بصیر در ذکر نموده اند و قدیم بودن عبارت از همیشه بودن و ابتدا و انتها نداشتن و مراد از ازلی بودن آنست که ابتدائی ندارد و از ابدی آنست که ابتدا و انتها ندارد و متکلم عبارت است از ایجاد کردن کلام

جایز است که گفته شود که خدا عادل است کرده عدل نکرده باشکه تفضل کرده نه اینکه ظلم کرده

صفات سلبیه است که در مفهوم آنها سلب و نیستی معتبر است و آنها را

صفات نقص صفات جلال نیز گویند زیرا که ثبوت آنها باعث نقص و احتیاج است و از صاحب جلال مسلوب و منفی است و آن هفت

صفت است که در این بیت مذکور است نه مرکب بود و جسم و مرئی

نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق و مراد از مرکب چیزیست

که اجزای عقلیه یا خارجیه چون ماده و صورت و سر و گردن و دست و پای

داشته باشد که از جمله آنها جسم است که صاحب عرض و طول و عمق

و اجزا است و مراد از جوهر ذاتی است که در وجود خود احتیاج بمحل نداشته

باشد و بنفسه بر پای باشد و محل عرض چون سفیدی و سیاهی باشد

و وجود او زاید بر ذات او باشد و اگر بجای جوهر جسم مذکور شود که در ترجمه

صریح تر شود اولی خواهد بود و مراد از مرئی آنست که دیده باشد بچشم در

دنیا یا در آخرت یا هر دو و مراد از محل آن است که چیزی در وی حلول نمود

خواه عرض باشد خواه غیر آن و مراد از معانی آنست که صفات

ثبوتیه ذاتیه زاید بر ذات او باشد و قایم بذات او باشد و مراد از غنی

آنست که احتیاج بغیر نداشته باشد چنانکه ممکن احتیاج بواجب

الوجود بالذات دارد و عرض احتیاج بمحل و جوهر دارد پس معنی غنا اینکه

هیچگونه احتیاج بهیچ چیز ندارد و قائم بماده و مکان و محل نیست و محتاج

بصورت و شکل و زمان نیست پس مرئی نیست و محل حوادث نیست چنانکه

بیان این خواهد آمد و مقصود در این مقام آنست که ذات واجب الوجود

بالذات صاحب جمیع صفات کمالست در مقام ذات چنانکه صاحب

جمیع صفات جمالست در مقام فعل ایجاد عالم و بعضی گفته‌اند که

ذات خداوند واجب الوجود بالذات صاحب صفات ذاتیه نیست

٩٢

بعین که اعانت کنند و رفع احتیاج نماید آن معین اگر واجب الوجود باشد

لازم می آید تعدد واجب الوجود و آن باطلست چنانکه خواهد آمد و اگر ممکن باشد

محتاج خواهد بود بواجب الوجود در اصل وجود پس لازم می آید که پیش از وجود

خود موجود باشد تا آنکه احتیاج داشتن منافات دارد با واجب الوجود بالذات

بودن و همچنین خداوند عالم خلق کرد همه چیزها را بر وجهی که خالی از عیبی آنها نیست

که باعث فساد و بر هم خوردگی امر آنها و واجب الشأن بود و در این بر این هم ممکن است

همچنین تخصیص دادن بعضی از اشیا را بزمانی و بعضی دیگر را بزمانی دیگر بدون قصد و اراده

ممکن نیست و در و قبیکه علم و قدرت ثابت شد حیوة نیز ثابت خواهد شد زیرا که

غیر حی قادر و عالم نخواهد بود بالبدیهه و دلیل نقلی بر این مطلب بسیار است چنانکه خداوند

عالم فرموده ان الله بکل شیء قدیر یعنی بدرستی که خدا بر همه چیز قادر

و توانا است صاحب قدرتست نظر بر ضعف فقیر و ایضا فرموده ان الله سمیع

علیم یعنی خدا شنونده و دانا و صاحب علم است و ایضا فرموده الله لا اله

هو الحی القیوم یعنی خداوند عالم خدائی است که نیست خدائی بغیر او

که زنده است و برپا کننده امر مخلوقاتست و ایضا فرموده و انما امره

اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی اینست و جز این نیست

که امر خدا در وقتی که اراده کند چیزی را این است که میگوید بآن چیز که موجود

شو پس موجود میشود و ایضا فرموده و کلم الله موسی تکلیما یعنی تکلم فرمود و

حرف زد خداوند عالم با موسی حرف زدنی و ایضا مروی است که قال رجل للصادق

یا ابن رسول الله دلنی علی الله ما هو فقد اکثر علی المجادلون و حیرونی

فقال له یا عبد الله هل رکبت سفینة قط قال نعم قال فهل

کسرت لک حیث لا سفینة تنجیک و لا سباحة تغنیک

قال نعم قال فهل تعلق قلبک هناک ان شیئا من الاشیاء

قادر علی ان یخلصک من ورطتک قال نعم قال الصادق فذلک

ارزانی علم تام بمعلولات پس خداوند عالم پیش از ایجاد اشیاء عالم بود بآنها
مثل علم بآنها بعد از ایجاد و مرویست که از جناب امیر المؤمنین ع فرمود و لعلمه
بکل شیء علی المصالح فخلق لکم ما فی الارض لمصالحکم یا
بنی آدم یعنی چون خداوند عالم دانا بود بهمه چیزها است دانا است
بمصلحتهای شما پس خلق کرد از برای نفع شما همه چیزها را که در زمین است از جهة
مصلحتهای شما ای بنی آدم و همچنین است سایر آیات و اخبار پس قول
مخالف که ذات خدا را صاحب صفات کمال نمیداند بلکه نایب صفات میداند
چون متیمم که نایب طهارت است و کار طهارت را میکند مخالف عقل و نقل است
و توهم کردن اینکه صاحب صفات بودن مستلزم این است که ذات احد محتاج است
یا اینکه واجب الوجود بالذات و قدیم بالذات متعدد باشد توهم فاسد است زیرا که
بعین ذات بودن چنانکه خواهد آمد این توهم متوجه نخواهد بود و انکار این قول
مستلزم این است که ذات خدا در مرتبه ذات پیش از ایجاد عالم ناقص باشد چون
کسی که تیمم داشته باشد که در مرتبه ذات بی طهارت و با حدث است هر چند بنظام
فعل مثل متوضی است و نماز میکند   اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم
واجب الوجود بالذات صاحب صفات کمال است نه نایب صفات از کمال اصول
دین و اصول مذهب است و منکر آن کافر و خارج الایمان نیست بلکه ناقص الکمال
و ناقص الایمان است   در بیان این است که خداوند واجب الوجود بالذات
که صاحب جمیع صفات کمال و جمال است منزه از جمیع صفات نقص است آنها را
صفات سلبیه و صفات جلال نیز میگویند چون مرکب بودن و مانند این ...
و در این مقام ... است قول مجسمه که خداوند عالم را جسم میدانند کالاجسام
یا لا کالاجسام و همچنین حلولیه و اتحادیه که قائلند بحلول کردن خدا در دل عرفا و متحد
شدن عرفا با خدا و همچنین وصلیه که قائلند بوصل عرفا بخدا و مثل آنها است بعض
از اعتقادات فاسده یهود که میگویند خدای تعالی دنیا را در شش روز آفرید و در روز هفتم که روز

لا یدرکه الابصار یعنی درک نمیکند او را چشمها و قول امام ع لا
یجس و لا یحس و لا یدرکه الحواس و لا یحیط به شیء
و لا جسم و لا صورة و لا تخطیط و لا تحدید یعنی خداوند عالم
بچشم دیده نمیشود و بدست درک کرده نمیشود و درک نمیکنند او را حواس ظاهره
و باطنه و احاطه نمیکند باو چیزی چون هوا و مانند آن و نه جسم و نه صورت و نه خط
و نه حد و مانند اینها که دلالت میکند که خدا جسم نیست و محل حال و مانند
اینها نیست   اعتقاد کردن اینکه جسم کالاجسام نیست از
اصول دین است و همچنین اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم در دل عرفا حلول
نمیکند و مانند اینها بر وجهی است که قائل این نحو از اعتقاد منکر ضروری دین باشد
و یا قائل بجسم کالاجسام بودن خداوند عالم چون بسیاری از جماعت صوفیه خذلهم الله
زیرا که هفت فرقه از ایشان کافرند که بعد از ... ... میشمارند اول ...
وجودی و موجودی که عالم را چون نم و یم میدانند و ظاهر را احد و مظاهر را متعدد
چون شعاع شمس که در روزنهای بسیار ظاهر بود سوم اتحادی که قائلند بمتحد
شدن عارف با خدا چهارم حلولیه که قائلند بحلول کردن خدا چون شیر و شکر در دل
عارف پنجم وصلیه که قائلند عارف با خدا وصل میشود چون ... ششم
مباحیه که همه چیز را حتی لواط را مباح میدانند هفتم ... که همه چیز مباح را
بصورت حرام در آورده جایز میشمارند و سبب قرب میدانند و منکر این کافر است
و از دین خارج است و همچنین اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم در دل عرفا حلول
نمیکند و مانند اینها بنا بر وجهی و اعتقاد کردن اینکه جسم لایق بجلال او نیست ... اینها
از اصول مذهب است و منکر این از ایمان و مذهب بیرون است نه از اسلام
و دین پس این اعتقاد دو جهت دارد   در بیان این است که صفات
ذاتیه واجب الوجود بالذات چون علم و قدرت و حیوة عین ذات او است نه
زائد بر ذات است باین معنی که علم یعنی سبب ظاهر شدن چیزها و قدرت بمعنای

که مروی است از امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند لم یزل الله عز و جل و العلم
ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر
و القدرة ذاته و لا مقدور زیرا که حدیث شریف دلالت میکند که خداوند
عالم همیشه بود و صاحب علم بود و علم عین ذات اوست نه آنکه ذاتی است و علم باشد
یا آنکه علم زاید بر ذات او باشد و همچنین سمع و بصر و قدرت و از این حدیث که
وارد شده است که از کمال توحید نفی کردن صفات است از ذات یعنی
صفاتی که عین ذات او است و چیز جدا باشند که زاید بر ذات
و هر کسی گوید که علم یعنی دانستن است و قدرت یعنی توانائی داشتن است و حیوة
یعنی زندگانی داشتن و اینها معنی مصدری می باشند و عرض میباشند پس
چگونه ممکن است که عین ذات واجب الوجود باشند جواب گوئیم که علم دو
دارد دو معنی دارد یکی یعنی دانستن و دیگری منشأ انکشاف اشیاء و سبب دانستن
و ظاهر شدن آنها و علم عین ذات بمعنی دوم است نه اول و همچنین قدرت
بمعنی منشأ تمکن و توانائی بر کردن و نکردن عین ذات اوست و حیوة بمعنی منشأ
صحت متصف شدن بعلم و قدرت عین ذات است و چون بعضی اینها را
در معنی عرض فهمیده اند قائل شده اند که ذات خدا نائب صفات است
و این خلاف عقل و نقل است چنانکه اشاره بآن شده است
اعتقاد کرد بآنکه صفات ذاتیه خداوند عالم عین ذات اوست و زاید بر ذات
او نیست که اعتقاد آن معنی واجب الوجود است از اصول مذهب است و منکر
داخل در مذهب اثنی عشری جعفری نیست و مخلد در جهنم خواهد بود ع (نعوذ بالله) بر
در صورت تقصیر   در بیان این است که خداوند واجب الوجود
صاحب جمیع صفات کمال و احد و یکتا است و شریک و سهیم ندارد زیرا که
تعدد واجب الوجود مفهومیست از مفاهیم و هر مفهومی یا واجب است یا ممکن
یا ممتنع پس اگر تعدد واجب الوجود واجب باشد لازم می آید که واجب الوجود

بکسی که ترکیب کننده آنها باشد و احتیاج منافی است با وجوب وجود و ایضا
اگر واجب الوجود متعدد باشد خالی از این نیست که هر یک قادر بر هر چیزی که نخواهند(؟)
بکنند یا نه و اگر قادر باشند لازم می آید در صورتیکه یکی بخواهد زنده شخصی را
در زمانی و دیگری بخواهد بردن آنرا در آن زمان که آن یک شخص در یک زمان
هم زنده باشد و هم زنده نباشد و این محالست و اگر قادر نباشند محتاج خواهند بود
و احتیاج مستلزم هلاکیت و منافی است با وجوب وجود و ایضا جمیع انبیا و اوصیا
و اولیاء و عقلای معتبرین اتفاق کرده اند بر وجود صانع و یکتا بودن او و بودن او جامع
صفات کمال و منزه بودن از صفات نقص و اتفاق ایشان حجت قطعی است زیرا که
ایشان خطا نکرده اند و دروغ نگفته اند چنانکه تواتر افاده قطع میکند و ایضا
ظاهر شد معجز آنکه از طاقت بشر بلکه جمیع ممکنات بیرون است چون اژدها شدن
عصا و شق القمر و زنده کردن مرده و مانند اینها که صادر شده از جمیع پیغمبران که
ادعا کرده اند که از جانب خداوند آمده ایم که واجب الوجود یکتاست و این دلیل است
بر آنکه خدای یکتا موجود است که اینها را فوق طاقت بشر است از برای حقیقت قول
ایشان اظهار میکند و موجود میکند پس اگر خدا از برای پیشتر بود بایست که آن دیگری
نیز پیغمبری بفرستد از جانب خود که اظهار کند که او موجود و معبود است و نفی کردن او
باطلست و دلیل نقلی بر مطلب بسیار است چنانکه خداوند عالم فرموده است شهد الله انه لا اله
الا هو الحی القیوم یعنی خداوند عالم گواه است که نیست خدائی بجز او و کلمه توحید که
امر است که گفته و فرموده است من اله الا الله یعنی نیست خدائی بجز خداوند
عالم که یکتاست و ایضا فرموده لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
یعنی هرگاه در آسمان و زمین خداها متعدد میشدند بجز خداوند عالم یکتا هر آینه
فاسد میشدند آنها زیرا که سلسله ممکنات که از راه ارتباط بعضی با بعضی معلول
میباشند با اینکه همه ممکن و هم است بمقتضای تاثیر او از خدای مستقل و علت
تامه می باشند باید موجود باشند و یا موجود باشند بمقتضای تاثیر دیگری

رضیا فرموده ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم
ولیتم نعمته علیکم یعنی نمیخواهد خداوند عالم که بر شما حرج و مشقت بنهد
بلکه اراده دارد که پاک کند شما را و تمام کند نعمت خود را بر شما و
و نصب امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها از لطف
این اعتقاد نیز از اصول مذهب است و در بر … که وجوب لطف
قایل نیستند — در بیان این است که جمیع افعال خداوند بر وجه اصلح
بندگان است الا لازم می آید که خداوند عالم آن چیزی که نسبت به ایشان … مقدم
بدارد بر چیزی که بهتر است و این نیز بالبدیهه باطل است چنانکه مساوی کردن
میان بهتر و … نیز قبیح است بالبدیهه هرگاه مصلحت نظام کل با مصلحت
تعارض کنند با مصلحت نظام جزء یا جزئی چون مصلحت نظام کل … مقدم خواهد
بر مصلحت نظام جزء یا جزئی چون قطع انگشت از جهت حفظ باقی بدن چنانکه از حدیث
مفضل از جناب صادق علیه السلام مستفاد میشود که عطا کردن از جهت منفعت
و تعدد بعضی از آنها چون چشم و وضع آن … از جهت اصلح بودن است و همچنین
امر کردن … شنیدن و ناخن کردن … از جهت اصلح بودن
این اعتقاد از کمال اصول مذهب است چنانکه معتقد اکثر امامیه است پس
اعتقاد کردن بعضی از متکلمین که اشتمال بر مصلحت کافی است … اصلح بودن ضرورت
و اعتقاد دوم این باشد که هر کاری که از خداوند عالم صادر میشود حسن و نیکو است
و … خداوند عالم بجای می آورد سوم این است که فعلهای خداوند عالم
با غرض و فایده است که عاید به بندگان است و اعتقاد چهارم این است که لطف بر خداوند عالم
واجب است … لطف هر جایی که مصلحت بندگان در آن است … اصلح چیزی که
بجا آوردن عبادات … بجای آورد زیرا که بجا آوردن اصلح لطف است و لطف بر خدا واجب است
و اعتقاد پنجم این باشد که بندگان را خداوند عالم بر وجه اعتدال خلق کرده نه بر وجه جبر که
بیچاره باشند و نه بر وجه تفویض که همه کاره باشند بلکه … در کارها

واجب الوجود بالذات که رد است بر مجوس که یزدان را خالق خیر میدانند و اهرمن را
خالق شر میدانند و بر مشرکین که از برای خدا … بتها یا آتش یا آب و غیر اینها را
شریک میدانند از اصول دین است و منکر این کافر و نجس است و مخلد در جهنم است
در بیان اصل دویم و آن عدل است بدانکه عدل بحسب معنی لغوی عبارت
از بودن افعال واجب الوجود بالذات است میان افراط و تفریط و بحسب اعتقاد … بحسب معنی
تصدیقی آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند عالم عادل است
و در جمیع افعال کاملست و از ظلم منزه و مبرا است و از قبیح و شرور مجرد و منزه است و در جمیع
فعلهای او نیکو و با غرض و فایده است که عاید به بندگان او است و صاحب لطف
بر بندگان است و فعل و همه بر وفق مصلحت ایشان است و خلق کردن بندگان همه را
با قدرت و اختیار بدون تفویض و جبر … و در این اصل نیز پنج فصل است
در بیان این است که خداوند عالم ظالم و ستمکار نیست و راضی
بظلم و ستم کردن نیست و جمیع افعال خداوند عالم حتی تکلیف کردن به بندگان
حسن و نیکو میباشد بحسب عقلی … بغرض … باشند و خالی از قبیح و ظلم و شرور
میباشند زیرا که عالم غنی محالست که ظلم بکند زیرا که ظلم قبیح است و قبیح را از روی
… کسی میکند محتاج باشد یا جاهل باشد و خداوند عالم نه محتاج است و نه جاهل
بالبدیهه چنانکه در قرآن خداوند عالمیان فرموده ان الله لا یظلم مثقال
ذرة یعنی بدرستی که خداوند عالم ظلم نمیکند مردمان را بمقدار ذره و نیز فرموده
ان الله لا یظلم الناس شیئا یعنی خداوند عالم ظلم نمیکند مردمان را بهیچ
قسم از ظلم و بهیچ فردی از افراد ظلم — اعتقاد کردن این معنی از عدل که مقابل
جور است از اصول دین است و منکر این از دین بیرون است و کافر است و نجس است
و مخلد در جهنم خواهد بود در صورت تقصیر — در بیان این است که جمیع افعال خداوند
معلل است بغرض و فایده که عاید است به بندگان در دنیا یا آخرت … خداوند عالم
هر کاری که میکند از جهت فایده میکند که به بندگان عاید میشود در دنیا یا آخرت

[illegible]

در این جمله شبهت پس احتیاج بنزد همشه است پس قول معطله باطل است چنانکه خداوند عالم فرموده
لا اکراه فی الدین یعنی در دین اکراهی نیست و فرمود کل یوم هو فی شان
یعنی در هر زمان خداوند عالمیان در کاری است و حاجت معطل نیست چنانکه مرویست
از جناب صادق ع که فرمود لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی نه کار
افعال اختیاریه بندگان به جبر است که فعل از خدا باشد و با انجالها را عدالت شد
چنانکه اشاعره میگویند و نه تفویض است که خدا معطل باشد و مستقل باشد که تعدد واجب
و عدم علیت ممکنات لازم آید چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بندگان میان این دو امر است
که مدخلیت هر دو است   این اعتقاد از اصول مذهب است و منکر این خارج از
مذهب است و مخلد در جهنم است در صورت تقصیر   در بیان اصل سوم است
که نبوت است بدانکه نبوت بحسب معنی تصوری عبارت است از خبر دادن بشر معصوم
از جمیع گناهان از احکام خداوند عالمیان که متعلق است بافعال و عقاید بندگان
بوحی و غیر آن بعد از اثبات پیغمبری بمعجزه بارادات الهیه یا الهامیه در امر دنیا و دین
بر مکلفین کلا یا بعضا یا آنکه عبارت است از پیغمبر بودن بشر بر مکلف خداوند
عالم نه بر مرد بعد از پیغمبر و خبر دهنده و بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف در دل
اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که پیغمبر ما محمد بن عبد الله پیغمبر بر حق است یعنی از جانب
فرستاده خداست بر سبیل لزوم عقلی بسوی بندگان با معجزات چند که از جمله
آنهاست معراج جسمانی و شق القمر و قرآن مثل سایر پیغمبران که پیش از او مبعوث شده اند
بسوی بندگان و بشر معصوم از جمیع گناهانست و خاتم پیغمبرانست و دین او باقی است
تا روز قیامت و سایر برای اوست از این نفع عظیم و درین اصل نیز پنج فصل است
در بیان آنکه فرستادن رسول بسوی بندگان نیکو و لازم است
و در آن فواید بسیار است چون ارشاد بندگان بسوی آن چیزی که باعث استعداد
نعمت آخرت است و دلیل عقلی بر این مطلب آنست که مقصود اصلی از خلق کردن
رسانیدن نعیم ابدی اخروی است و این موقوف است بر تحصیل قابلیت و آن

[illegible]

[illegible]

مرویست که جناب صادق ع بعد از سوال کردن زندیق از راه اثبات انبیا فرمود
که چون ثابت شد خالق حکیم کردیم دانستیم که از برای او وسیطهائی هست که راهنما شوند
بندگان او را بر مصالح ایشان که آن بقای ایشان است در ترک فنای ایشان
و آنها انبیا میباشند از جانب خدا که با دلیل و براهین و شواهد چون زنده کردن
مردها میباشند   این اعتقاد مذهب است که رد بر اشاعره که وجوب
عقلی قایل نیستند و منکر این از مذهب خارج است و مستحق خلود در جهنم است
در صورت تقصیر علی الظاهر   در بیان این است که باید رسول
بشر باشد معصوم از جمیع گناهان باشد در حال پیغمبری و پیش از پیغمبری خواه
در حال عمد باشد و خواه در حال سهو بلکه لازم است که از جمیع عیوب جسمانیه
و اخلاق ذمیمه و رذایل جبلیه و مانند اینها که باعث نفرت طبایع و خلاف
و حیرت میشود منزه باشد تا اتمام حجت شود زیرا که عصمت عبارتست از
ملکه الهیه موهبه که مانع است از صدور قبیح و عصیان در حال عمد و نسیان
بلکه تمام عمر ایشان بر جهت اختیار قدرت بسبب قوه عقل و فطانت و کمال
اهتمام در طاعت که این اقوی از عدالت است زیرا که عدالت مانع نیست
از صادر شدن قبیح در حال نسیان بلکه مانع نیست از صادر شدن عصیان
در تمام عمر انسان خصوصا در تمام امور و همچنین صفات مرد که اگر آن پیغمبر صاحب
این حالت نباشد اتمام حجت نخواهد شد و اعتمادی بحرف او نخواهد بود و غرض
الهی از خلقت حاصل نخواهد شد و همچنین اگر بشر نباشد محسوس نشود زیرا که اگر چنین نباشد
حیرت حاصل خواهد شد پس باید بشر باشد تا آنکه اتمام شود چنانکه خداوند عالم فرموده
و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم یعنی نفرستادیم پیش
از تو نیز بشری که مردان بوده اند که بایشان وحی فرستادیم و ایضا فرموده و لو
جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون یعنی هرگاه
میکردیم آن رسول را بصورت ملک هر آینه میکردیم او را بصورت مرد و هر آینه

[illegible]

که بر طبق ما عائب تا دلالت بر صدق او کند چنانکه منطوق حدیث مروی از جناب
صادق علیه السلام است بواسطه آنکه اظهار معجزه در دست کاذب و اکذ آن بکرامت الهی
قبیح است بلکه لازم است بر خداوند عالمیان که در صورت کذب مدعی نبوت
ممکنه نمایند آن تکذیب آن کنند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب دعوی
پیغمبری میکرد با و گفتند که محمد برای کوری یک چشم دعا کرد چشم دیگرش نیز بینا شد
او نیز از برای شخصی یک چشم کور دعا کرد آن چشم دیگر او نیز کور شد مثل این را
معجزه مانعه گویند و چنانکه سحر ساحرین فرعون را بعصای موسی باطل کرد و توضیح
مطلب آنست که هر فعل عجیبی که وهمی و خیالی و یا واقعی باشد و مسبب از سبب
خفی باشد که تحصیل آن بکسب ممکن باشد آنرا سحر گویند و اگر واقعی باشد
و مسبب از هیچ سببی از ارضی و سماوی و مرکب از هر دو نباشد او را خارق عادت
گویند و آن اگر از برای غیر نبوت و امامت ممکنه باشد آنرا کرامت گویند
چون طاعت کردن سنگ از برای سلمان و میل نمودن شاخه درخت خرما از
برای مریم و مانند آن و اگر از برای مدعی نبوت یا امامت ممکنه پیش از ادعا
آنرا ارهاص گویند که بمعنی انتظار است و باعث انتظار نبوت یا امامت است
چون سایه انداختن ابر از برای پیغمبر و شکافتن دیوار کعبه از برای علی علیه السلام
ابیطالب است و اگر مقرون بادعا باشد و مخالف مدعی باشد او را معجزه مانعه
گویند چون کور شدن شخص یکچشم بدعای مسیلمه کذاب و اگر مطابق شد آنرا
معجزه مصدقه گویند چون معجزات پیغمبران پیغمبرها چنانکه بعض از آنها مذکور
خواهد شد و پیغمبر باید صاحب معجزه باشد تا آنکه اتمام حجت شود و لطف الهی بعمل آید
این عقیده از اصول مذهب نیست بلکه اصول دین است که متعلق باصل نبوت است
زیرا که بنای اصل دین همه این است که بهر دستی نباید دست داد
در بیان این است که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ابن هاشم بن عبد مناف پیغمبر بر
حق است و معصوم از جمیع گناهان است بوجهی الکمال و صاحب معجزات است که از جمله آنها

چون در آفتاب می ایستاد ابر بر سر او سایه می افکند و آنکه از
عقب میدید چنانکه از پیش رو میدید و آنکه در خواب و بیداری یکسان میدید
و میشنید و همچنین غیر اینها و از معجزات خارجیه پس نیز چندین معجز بوده از آن
معراج جسمانی است چنانچه مرویست که آن بزرگوار بعد از نماز عشا
در حجره امّهانی در خانه امّهانی خوابیده بودند که ناگاه جبرئیل نازل شد و براق آورد
و آن بزرگوار را سوار کرد و در بیت المقدس و آسمانها برد و عجایب آسمانها را دید
بعد از آن بالا رفت تا آنکه به سدرة المنتهی رسید و بمقام قاب قوسین رسید
علوم بسیار بر او مکشوف گردید و بعد از آن در همان شب نزول فرمود و
در صبح آن روز خبر داد اهل مکه را بآن چیزی که معلوم شده بود ابوجهل و مانند
او انکار کردند و از ستون و قندیل بیت المقدس سؤال نمودند و آنجناب جواب
گفتند و از احوال قافله شام سؤال کردند و آنجناب جواب فرمودند و زمان
ورود ایشان پرسیدند و آنجناب تعیین فرمودند و تمام مطابق واقع شد
مجملاً از کیفیت آن چنانکه مرویست اینکه در مکه در شب چهاردهم ذی الحجه چهارده نفر
از اصحاب عقبه در مقام اظهار معجزه از آنجناب خواهش نمودند که ماه را
دو پاره کنند پس آنجناب بامر الهی فرمودند که ماه دو پاره شود پس ماه دو پاره
پس منافقین خواهش کردند که بگو به صورت اول شود چنان کردند
کرده اند که دو باره پاره شد و پاره نمودند پس جماعت گفتند که این
چون از شام بیایند از ایشان خواهیم پرسید پس اگر ایشان نیز مثل ما
دیده اند معلوم خواهد شد که از جانب خداست و الا سحر خواهد بود چون
سؤال کردند آنها گفتند ما نیز چنین دیدیم از معجزات آنجناب قرآن است
که باقیست تا روز قیامت و آنجناب طلب معارضه فرمود جمیع فصحای
عرب که فصیحترین فصحای اعصار و امصار بوده اند از آوردن مثل آن
بلکه یک سوره کوچک آن عاجز شدند و با حرصی که در تکذیب آنجناب داشتند

تا آنکه از مکه بیرون رفتند پس ناگاه دیدند که سنگها از کوه گردیدند بجانب آنحضرت
شاد شدند و در زمین رفتند و گفتند الحال این سنگها حضرت محمد صلعم را هلاک خواهد گردانید
و ما از شر ایشان خلاص خواهیم شد پس احجار در نزد آن دو بزرگوار رسیدند بقدرت
خداوند جبار بسخن در آمدند و گفتند السلام علیک یا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف السلام علیک یا علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
السلام علیک یا رسول الله و خیر الخلق اجمعین السلام علیک یا سید الوصیین و یا خلیفه
رسول رب العالمین چون کافران این حالت غریب را مشاهده کردند متحیر ماندند پس
ده نفر از ایشان که کفر و عناد ایشان زیاده بود گفتند که این سحر بود چون این را
گفتند بقدرت رب العالمین و اعجاز آنجناب ده سنگ از آن سنگها بلند شد
هر یک محاذی سر آن کافران آمدند و بر سر ایشان میخوردند و بلند میشدند و باز میامدند
و بر سرهای ایشان میخوردند تا آنکه سرهای ایشان را زخم کردند و مغز سر ایشان از سوراخهای
ایشان فرو ریخت و جمیع آن ده نفر هلاک شدند و بجهنم واصل شدند و خویشان ایشان
زاری کنان آمدند و فریاد میکردند که بتر از مصیبت مردن ایشان آن است
که محمد شادی خواهد کرد که با اعجاز او مردند چون ایشان را برداشتند جنازهای ایشان را
در آوردند که راست گفت محمد صلعم و شما دروغ میگوئید پس جنازهای را بر زمین زدند و جنازها
بر زمین افکندند و گفتند ما بر نمیداریم این دشمنان خدا را که بسوی عذاب الیم
پس ابو جهل ملعون گفت که این جنازها و آن سنگها همه از جادوی محمد است اگر راست
میگوید که اینها از اعجاز او است بگوئید تا دعا کند که خدا این مردگان را زنده
کند چون کافران این سخن را باور کردند و بیا نمودند حضرت فرمود یا علی شنیدی
سخن ایشان را بگو که چیست جواب ایشان در نزد ما چو رسیده است علی گفت که
یا رسول الله چهار جراحت از این سنگها بمن رسیده است حضرت رسول
فرمود که بمن شش رسیده است و آن کافران ده نفرند من برای شش نفر دعا
میکنم و تو برای چهار نفر دعا کن تا خدا ایشان را زنده بدنیا برگرداند پس دعا کرد

که ای محمد صلعم ادعای بزرگی کردی که هیچیک از پدران تو چنین ادعا نکردند
و ما از تو خواهش میکنیم پس اگر بعمل آوردی خواهیم دانست که تو پیغمبری و الا
معلوم میشود که تو ساحری و کذابی پس آنجناب فرمود چه خواهش دارید ایشان
گفتند که بخوان این درخت را که از ریشه کنده شود و در پیش روی تو بایستد پس
آنجناب فرمود که خدا قادر است بر همه چیزها پس اگر درخت بیاید ایمان
خواهید آورد گفتند آری آنحضرت فرمود که من خواهم نمود آنچیز را که خواهید
و لیکن شما ایمان نخواهید آورد پس خطاب فرمود بدرخت که ای درخت اگر
ایمان داری بخدا و روز جزا و بودن من رسول خدا از ریشه کنده شو و بیا
پیش روی من باذن الله پس درخت از ریشه کنده شد و مثل مرغ پرواز کنان
بخدمت آنجناب آمد و شاخه بالای خود را بر بالای سر آنجناب گذاشت
و بعضی از شاخهای خود را بر دوش من گذاشت پس آن قوم چون آنحال را دیدند
بزرگ شمردند آنرا پس گفتند که امر کن که نصف آن پیش تو بیاید پس کرد
نصف آن درخت آمد بر وجهی که نزدیک بود که بپیچد آن بزرگوار پس
تعجب کردند پس گفتند که بگو که این نصف برگردد بسوی نصف دیگر پس برگرد
برگشت پس من گفتم لا اله الا الله انی اول مؤمن بک یا
رسول الله و اول من اقر بان الشجرة فعلت ما فعلت بامر الله
تصدیقا بنبوتک و اجلالا لکلمتک [illegible]
عالم بدرستی اول کسی هستم که ایمان آوردم تو یا رسول الله و اول کسی هستم که
ایمان آوردم باینکه درخت کرد آنچیزی را که کرد بامر خدا از جهة تصدیق
به پیغمبری تو و بزرگ شمردن سخنان تو پس آن قوم گفتند که تو ساحری دروغگو
آیا تصدیق میکند ترا غیر علی ع
از معجزات خارجیه آنجناب زنده کردن
مرده است چنانکه روایت از امام حسن عسکری ع که روزی آنحضرت فرمود که خداوند
عالمیان برای هیچ پیغمبری هیچ معجزه ظاهر نکرد مگر آنکه برای محمد صلعم

جبرئیل گفت حضرت سیدی که در فضل عبا شوم فرمود بلی پس حضرت جبرئیل داخل عبا شد
در چون ملکوت اعلی بالا رفت حسن دیبا و نور ضیاء او مضاعف شده بود ملائکه گفتند ای
جبرئیل بر گشتی بخلاف آنچه از پیش رفته بودی جبرئیل گفت چگونه چنین نباشم که داخل در اهل
بیت محمد صلعم شده ام پس ملائکه آسمانها و حجابها و عرش و کرسی گفتند که سزاوار است برای این
شرف که یافته چنین باشد و حضرت امیرالمؤمنین ع چون جهاد میکرد جبرئیل در جانب راست
و میکائیل در جانب چپ و عزرائیل در عقب و عزرائیل در پیش روی او میرفتند و همچنین است
سایر معجزات چون ناله کردن ستون حنانه در مسجد که پیش از بنای منبر آنجناب
در وقت خطبه خواندن تکیه بر آن میکرد و بیرون آمدن آب از میان انگشتان
مبارکش بقدری که جماعت بسیار که سیراب گردیدند و تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست مبارکش
و فرو بردن زمین قضیه او را که بوی مشک از آن می آید و بیرون آمدن مرکبی که آنحضرت
بر آن سوار شد و غیر اینها که این رساله گنجایش ذکر آن ندارد
از اصول دین است و منکر این از جمله کافرین و مخلد در جهنم است و صورت تقصیر ... این است
در بیان این است که پیغمبر ما محمد بن عبدالله خاتم النبیین است و آخر پیغمبران است
و پیغمبری بر او ختم شده است و بعد از او پیغمبری نخواهد آمد و دین او باقی است تا روز قیامت
چنانکه آیه صریح شریفه است که فرمود وما کان محمد ابا احد من رجالکم
ولکن رسول الله وخاتم النبیین یعنی نیست محمد صلعم پدر هیچیک از شما
مردان ولیکن رسول خدا است و آخر پیغمبران است زیرا که خاتم النبیین بودن آنحضرت که
ادعا کرد او را و معجزات النبوة بسبب معجزه چیزیکه چنین است حق است و الا لازم
خواهد آمد عصیان و نسیان و یا جهل یا تقصیر   این اعتقاد نیز از اصول دین است
و منکر این کافر است   در بیان فصل چهارم است که امامت است بدانکه امامت
بحسب معنی لغوی عبارت است از پیشوا بودن و پیش بودن بشر معصوم از جانب
خدا و رسول خدا بر مکلفین در امر دنیا و دین بر وجه نیابت از جانب خاتم النبیین و
بحسب معنی تصدیق است مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که علی بن

١٠٠

عقلا این است که نصب امام مثل بعث نبی لطف است و سبب تمام شدن نظام و دنیا
و بدون آن لازم می آید عبث شدن فعل خدا و آن قبیح است پس نصب امام واجب است
و نقلا آیه شریفه است که مشتمل است بر آنکه علت فرستادن رسول بر پا شدن امر و دین
و دنیا بحج کردن است و این در نصب امام نیز موجود است مثل این است قول خداوند عالم
انما انت منذر ولکل قوم هاد یعنی این است و جز این نیست که تو
ای محمد ترساننده می باشی و از برای هر گروه راهنما است و در هر گروهی می باشد که
بعد از رسول الله میباشند پس از برای ایشان نیز هادی و راهنما باید باشد و حدیث
شریف است که فرمود ما زالت الارض الا ولله فیها حجة یعرف
الحلال والحرام ویدعو الی سبیل الله یعنی همیشه از برای خدا در زمین
حجتی در او هست که می شناساند حلال و حرام را و میخواند بسوی راه خدا و مانند
اینها که دلالت میکند بر اینکه نصب امام در شرع واجب است و لازم است چون حدیث
مروی از جناب علی بن الحسین که فرمود لم تخل الارض منذ خلق الله آدم
من حجة الله فیها ظاهر مشهور او غائب مستور ولا تخلو الی
ان تقوم الساعة من حجة الله فیها ولولا ذلک لم یعبد الله یعنی
هیچ وقتی خالی نخواهد بود زمین از وقتی که خلق کرد خدا آدم را از حجت خدا که ظاهر
یا غایب باشد که نفع دهد چون آفتاب زیر ابر خالی نخواهد بود زمین از حجت خدا تا آنکه بر
پا شود قیامت از حجت خدا که در زمین می باشد و هر گاه چنین نباشد هر آینه خدا بندگی
کرده نشود فصل سیم در بیان اعتقاد در اصول مذهب است فصل اول در بیان این است
که لازم است که امام بشر معصوم از گناهان باشد چون رسول و منصوص باشد یعنی باید
صریح در امامت او از جانب خدا یا رسول یا هر دو یا آنچه در حکم او است متحقق باشد
چون کرامات مصدقه و باید که امام افضل باشد از غیر خود از رعیت در علم و عمل
و حفظ نظام دین و دنیا زیرا که بدون عصمت اعتماد و تمام حجت نخواهد شد و بدون
معجزه یا بیان صاحب معجزه چون رسول عصمت معلوم نخواهد شد و بدون علم

این نیست که صاحب اختیار امر دین و دنیای شما خداست و رسول او و کسانی که نماز بکنند و صدقه بدهند در حال رکوع که آن علی بن ابیطالب است چنانکه مرویست که سایلی در مسجد رسول سؤال کرد هیچکس با و چیزی نداد و علی بن ابیطالب در رکوع بود اشاره فرمود و انگشتر خود را بسایل داد و این در شان او نازل شد و همچنین است آیه و یطهرکم و مانند اینها و ایضا مرویست که از رسول خدا که در غدیر خم نزدیک بجحفه که موضعیست میان مکه و مدینه در مراجعت از حجة الوداع بامر یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک چند امر سابق برین در زمانی که هوا بسیار گرم بود و مردم در راه بودند مردم را جمع کرد و از جمع نمودن جهاز شتر منبر مشکل منبر درست کردند و جامه بروی افکندند و بالای منبر رفتند و فرمودند من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی کسیکه من صاحب اختیار دین و دنیای او بودم پس این علی صاحب اختیار دین و دنیای اوست پس این حدیث قطعی که انکار آن نمیتوان کرد و مانند این نیز دلیلست بر آنکه علی بن ابیطالب جانشین و خلیفه بلا فصل پیغمبر است بحق و از جمله دلیل بودن علی بن ابیطالب امام برحق این است که آن بزرگوار ادعای امامت کرده با آنکه معجزات و کرامات مصدقه چندی بوده است و از جمله آنها معجزه ایست که مذکور میشود که مرویست بسند صحیح که در زمان خلافت خلیفه ثانی هرقل که پادشاه روم بود چهار نفر از اعلم چهار مذهب که یکی ابراهیمی و دیگری داودی و یکی موسوی و دیگر عیسوی بودند بمدینه فرستاد که بروید ببینید که این شخص که ادعای خلافت و جانشینی مسند رسالت میکند آیا از لیاقت بهره و از فضیلت نصیبی دارد یا نه که ارث نبوت چون انگشتر سلیمان بدست اهرمن افتاده حاصل کلام آنکه علمای ازهیم روانه مدینه جناب رسول شدند چون رسیدند و ورود ایشان را بعمر رسانیدند

الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده دارد خدا که دور کند از شما اهل بیت پیغمبر پلیدی را و پاک کند شما را از عیبها پاک کردنی دوم اعلم بودن چنانکه آیه افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی دلالت میکند سیم منصوب بودن که منصوص بودن کاشف از آنست چنانکه آیه و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة کواه اوست چهارم وجوب مودت یعنی وجوب بودن دوستی او چنانکه مستفاد میشود از آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد که سؤال نمیکنم از شما بر ارشاد و هدایتی که از باب نبوت و رسالت از من صادر شد مزدی بجز دوستی خویشان خود که در حدیث سنی و شیعه تفسیر شده بعلی و فاطمه و حسن و حسین پنجم وجوب طاعت چنانکه دلالت میکند بر این آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا و رسول را و صاحبان اختیار امر را که امام است باید دانست که از برای خصوص جناب امیر المؤمنین سه حق دیگر نیز هست که یکی بودن اوست امیر المؤمنین و پادشاه مؤمنان که لقب خاص آن بزرگوار است و یکی خلافت بلا فصل و یکی ولایة خاص الخواص است یعنی صاحب اختیار جمیع است حتی فاطمه و امام حسن بعد از رسول خدا در امر دنیا و دین فصل این اعتقاد دیگر از اصول مذهب است و منکر این خارج از مذهب است و بعقیده مخلد در جهنم خواهد بود و بعد از امام در بیان این است که علی بن ابیطالب امام معصوم و منصوص و افضل از جمیع است بعد از پیغمبر است بحق و خلیفه بحق رسول مطلق و بر این دلیلها بسیار و دلیل بر مطلب این است که علی بن ابیطالب پیغمبر معصوم اعلم از غیر خود بود پس او راجح بود و ترجیح مرجوح در امر دنیا و دین را بطریق که افضل را رعیت دیگری در دست در دین قرار دادن از برای پیغمبر در علم و عمل قبیح است و ترک لطف است زیرا که نزدیک کردن رعایت دور کردن از معاصی و تمام حجت بر وجه کامل حاصل نمیشود دیگر چنین شخص و ایضا خداوند عالم در قرآن فرمود فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم

دروازهٔ خدمت داماد رسول کردید و در آن وقت آن صفات بهره یاب
بآبیاری نخلستان مشغول بود که عمرو وارد شد و عرض کرد یا علی جمعی از روم
آمده اند و سخنان نامربوط چند میگویند که فهم آن نتوانم کرد آنجناب فرمود
نامربوط کسی میگوید که بغیر حق و بدون علم بجای رسول خدا نشسته پس آنحضرت
فرمود که علمای یهود و روم حاضر شوند و مردم مدینه از صغیر و کبیر بمحکمهٔ امام
اجتماع نمودند پس آنجناب اول از آن عالم که ملت ابراهیمی داشت سؤال کرد
که چه میگوئی سؤال آن مرد گفت در صحف مسأله ای بر من مشکل شده از خلیل و عازم
هر که وصی و جانشین محمد است می باید حل اشکالات ما نماید چون از او سؤال
میکنیم نفهمید عمر جواب مسئله پس باید خود را بما بشناساید حضرت فرمود بخوان آنچه
صحف را که شنیدهٔ چون آن عالم عبارت خواندن کرد جناب قنبر اسرار
حیدر کرار علی بن ابیطالب علیه السلام از دهن او گرفت و نوعی که از صحف
که اگر حضرت ابراهیم در حیات میبود اقرار میکرد که علی بهتر از من میخواند
میلرزید آن عالم انگشت تحیر بدندان گرفت چون مشکل خود را حل کرده دید
مسرور گردید پس امیر مؤمنان فرمود که این جواب مسئله تو آیا میخواهی که معجزهٔ
پیغمبر ترا بنمایم عرض کرد هرگاه چنین کنی جانی مذهب ابراهیم کرده
پس حضرت فرمود تا هیزم بسیار جمع کرده آتشی در آن زدند چون نایره
بفلک بلند شد آن ساتم حضرت و نار بدون اکراه و جبار ... آتش از
هر سمت که روی میکرد آتش بر آنحضرت گلستان میشد چون عالم ابراهیمی هم
آن معجزه از شاه مردان دید گفت تو وارث نبوت و تو وارث علم محمدی
پس عالم داودی را طلبید فرمود بخوان تا ببینم در کجای زبور در مانده چون
آن عالم بخواندن زبور آغاز کرد شاه ولایت از دهان او گرفته چنان بلحن داودی
میخواند که اگر داود میبود اقرار مینمود که علی به از من میخواند پس حضرت با آن عالم
داودی فرمود میخواهی بنمایم ترا معجزهٔ پیغمبر ترا عرض کرد همین آرزو دارم پس آنجناب

۱۰۲

فرمود که قم باذن الله در دم آن قبر شکافته شد و مردهٔ پوسیده بجان شرف خدمت امام
دریافت خلایق بیکدفعه گفتند یا امام الثقلین تو وارث علم رسالت و عمر علیه
میگفت لولا علی لهلک عمر اعتقاد کردن باینکه علی بن ابیطالب علیه السلام خلیفه
بلافصل پیغمبر است بر وجه حق و از جملهٔ اصول مذهب است و منکر آن خارج از مذهب و مخلد
در جهنم است و صغیره و تقصیر در زکوة دادن و ... اگر دادن و ... صحت نماز
و غیر معتقد این دو خلد در جهنم است در بیان این است که امام بعد از
علی بن ابیطالب امام حسن است که پسر بزرگ او است و بعد از آن امام حسین است
که پسر دیگر او است و بعد از او امام زین العابدین علی بن الحسین است و بعد از او امام
محمد باقر است که پسر او است و بعد از او پسر او امام جعفر صادق است و بعد از او پسر او امام
موسی الکاظم است و بعد از او پسر او امام علی بن موسی الرضا است و بعد از او پسر او امام
محمد التقی است و بعد از او پسر او امام علی النقی است و بعد از او پسر او امام حسن عسکری است
و بعد از او پسر او امام محمد مهدی است که آخر امامان است و صاحب الزمان است و این
بر خلاف بعضی از شیعه که از جمله آنها کیسانیه اند که محمد بن حنفیه را بجای امام زین العابدین
امام میدانستند و از جمله ایشان زیدیه اند که زید پسر امام زین العابدین را بجای امام محمد باقر
امام میدانستند و از جمله ایشان ناووسیه اند که بعد از امام جعفر صادق با امام قائل
نیستند و از جملهٔ ایشان فطحیه اند که عبدالله پسر امام جعفر صادق را بجای امام
موسی کاظم امام میدانستند و از جمله ایشان واقفیه اند که بعد از امام موسی کاظم امام
دیگر قایل نیستند زیرا که وجود هر یک از معصومین مذکورین که معصوم منحصر در ایشان
و غیر ایشان معصوم نیستند لطف است و ترک آن مستلزم ترجیح مرجوح بر راجح است
و ایضا قول خداوند عالم ولکل قوم هاد یعنی از برای هر گروهی راه نماست
دلالت بر این میکند و ایضا مرویست که یهودی بخدمت حضرت رسول صلعم آمد
و سؤال کرد که وصی تو کیست زیرا که هر نبی را وصی لازم است حضرت فرمود که
آن وصیی و الخلیفة من بعدی علی بن ابیطالب و بعده سبطای

کجاست حضرت فرمود با من بیا پس شدند در مرتبه من پس یهودی مسلمان شد و گفت که حسین حجة
از موسی بما رسیده و ایضا مرویست از رسول خدا که اشاره بامام حسین کرد و فرمود
هذا ولدی امام وابن امام واخو امام وابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم
افضلهم یعنی این حسین امام است و پسر امام است و برادر امام است و پدر نه امام
که نهم ایشان قائم ایشان است و افضل ایشان است پس باید در این مقام چند چیز
دانست اول آنکه امام دوم بعد از علی بن ابیطالب امام حسن مجتبی است که پسر
بزرگ اوست زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود
پس امامت او بر حق است زیرا که معصوم از نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا
اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است
و ایضا معصوم سابق برادر و جد او یعنی حضرت پیغمبر آخر الزمان و جناب علی بن ابیطالب
تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او امام بر حق میباشد و ایضا
آن بزرگوار ادعای امامت کرد صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه
منقولست که وقتی جمعی از مردمان بحضرت امام حسن عرض کردند که چرا
باید از معاویه این همه رنج و محنت کشید جواب فرمود که این در حقیقت
محنت نیست چه اگر من خواهم دعا کنم حق تعالی عراق را بشام و شام را بعراق گرداند
و مرد را زن و زن را مرد گرداند مردی از حضار از روی انکار گفت این کار
که تواند کرد آنحضرت فرمود ای زن برخیز شرم نکنی که در میان مردان نشستهٔ
مرد چون متوجه خود شد دید که زن گردیده و آلت مردی از رفته و حجی او
رسیده بعد از آن آن مرد را آنحضرت خبر داد که زن تو مردی شده باشد
با هم بشام خواهید رفت و در راه با تو مقاربت خواهد نمود و تو از روی آن حامله
شده فرزند خنثی از شما بهم خواهد رسید بعد از آنکه آنچه آنحضرت خبر داده بود
جمیع واقع شده و صدق آن گفتار ساطع و لامع گردیده بعد از آن بخدمت آنحضرت
آمده و بجهة آنکه بحال اول عود کنند استدعای حاضر در آنحضرت دعا فرمود از حال اول شدند

پس او امام بر حق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت
مصدقه بود و ایضا که مرویست که روزی جمعی آمده بودند بمنزل ابا عبدالله الحسین جا حضرت
فرمود باعث گریه ات چیست عرض کرد یابن رسول الله شش صد درهم از قرض دارم و عیال
از آنکه وصیت نکرده ام از مردن میترسم و احوال معلوم نشده من از روی شنیدم که گفته
من در وقت نزع روح وصیت نگواهم کرد اما کسی ترا خبر خواهد داد و احوال من معلوم
شد پس امام حسین علیه السلام فرمود ای یاران برخیزید تا بجانب آن ضعیفه رویم و احوال
آنچه ان نمائیم پس حضرت با یاران و دوستان همگان روبخانه آن پیرزن نهادند
چون بآن خانه داخل شدند آن پیرزن هنوز بر فراش خود خوابیده بود
حضرت امام حسین علیه السلام دست بدعا برداشت حیات آن زن پیر را از حق تعالی
مسئلت نمود در ساعت پیرزن برخواست و بجای خود نشست کلمهٔ شهادتین
بر زبان جاری ساخت بعد از آن رو بحضرت امام حسین کرد و گفت ای
سرور اولیا و ای قدوه اتقیا چه مقصود دارید از حیات من حضرت فرمود
وصیت کن حق تعالی بر تو رحمت کند پیرزن گفت ای مولای من مرا اموال
بسیار در فلان موضع مدفونست نصف آنرا نذر تو کرده ام و نصف دیگر از
آن پسر من است اگر دانی که او از جمله محبان است مال را تسلیم وی کن و اگر او را
محبت با تو نباشد نصف دیگر را بهر کسیکه صلاح دانی قسمت کن زیرا که
مخالفان را در اموال مؤمنان حق نمیباشد بعد از آن گفت یابن رسول الله
استدعا دارم که بر من نماز کنی و باز بر بستر خود تکیه نموده گفت اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و جان بحق تسلیم کرد بعد از آن
حضرت بر او نماز گذارد و در قبرستان بقیع دفنش کرد سوم آنکه امام
چهارم بعد از امام حسین امام زین العابدین است که علی بن الحسین است زیرا که آن
بزرگوار بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او بر حق است
زیرا که معصوم از نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد

شرف ملازمت امام زین العابدین ع پیغام محمد بن علی را بعرض آنحضرت رسانیدم
حضرت فرمود یا ابا خالد بخدمت عمم مراجعت کن و بگو که امر امامت بمجرد طلب
نمودن و سعی کردن تغییر نگردد و این اراده بجز تایید الهی و از حضرت رسالت پناه
صورت نبندد و رجوع امر حضرت رسالت پناهی بمن رجوع در نشسته اگر باور
باش نباشد بمکه آئیم و با یکدیگر پیش حجر الاسود رویم و آنرا حکم خود سازیم تا تحقیق
هر کدام از ما که شهادت دهد امر امامت باو مرجوع و مفوض باشد الوخالد
گوید که بمکه آمدم و رسالت آنحضرت را بمحمد بن علی رسانیدم چون اندک مدتی
گذشت حضرت امام زین العابدین ع التحیة و الثنا بکعبه معظمه تشریف آورد پس
آنحضرت باتفاق محمد حنفیه پیش حجر الاسود آمدند و من در ملازمت ایشان
بودم پس حضرت امام زین العابدین ع گفت ای عم اول تو سؤال کن که از من
استی پس محمد بن علی پیش آمده دو رکعت نماز بجای آورد و دست بدعا برکرد
و از حجر الاسود طلب شهادت نمود بر حقیت مدعی خود هیچ جوابی نشنید بعد از آن
حضرت امام زین العابدین ع نزدیک حجر الاسود آمده دو رکعت نماز بجای
آورد و دست بدعا برداشت و از حجر الاسود طلب شهادت نمود بر حقیت مدعی
خود که بامر حضرت الهی حجر الاسود بسخن در آمد و بزبان عربی فصیح گفت یا محمد بن
ع امر امامت بعلی بن الحسین باز گذار که حق سبحانه و تعالی اطاعت او را
و امر و نهی او بر تو و بر جمیع بندگان خود واجب گردانیده و امتثال فرمان او را
بر کافه آدمیان واجب ساخته چون محمد حنفیه این شهادت را از حجر الاسود
شنید دست و پای آنحضرت را بوسید و گفت یا ابن رسول الله امر
امامت بحکم الهی بتو مفوض و مرجوع است و غیر از تو هر کس که باشد از این
ممنوع است و مرویست که محمد حنفیه این دعوی را با علی بن الحسین جهة
اطمینان قلب خود کرد نه از روی اعتقاد و عناد و منازعه حال بود
نه اظهار عناد و در روایت دیگر آمده که حجر الاسود بدین نحو عن الشهادت

چند روزی نیامد روزی شخصی خبر داد که آن جوان شامی بیمار بود امروز وفات نمود
وصیت کرد که شما بر وی نماز کنید آنحضرت فرمود چون او را غسل دهید در
پیراهن کنند او را مرا خبر دهید بعد از ساعتی خبر کردند آنحضرت برخاست
وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد و دعای حضرت رسالت را برخواند
اند خفته روانه شده ما در خدمت او رفتیم تا بآن مکان که آن جوان را بر سریر
خوابانیده بودند رسیدیم امام محمد باقر فرمود یا فلان بن فلان آن جوان گفت
لبیک یا ابن رسول الله برخواست و بنشست و شربت آب طلبید آنحضرت
جرعه از آنچه خواسته بود باو داد پرسید که احوال خود بگو گفت در آن شک
ندارم که روح مرا قبض کردند و از جمله اموات شدم الحال آوازی
شنیدم که هرگز از آن خوشتر آوازی بگوش من نرسیده بود که هاتفی گفت
که روح این جوان را بتن او بدمید که محمد بن علی او را دعا کرده بعد
از آن مدتها در حیات بود و ایضاً مرویست که ابو بصیر روایت میکند که
روزی بخدمت امام محمد باقر ع رفتم گفتم شما وارثان رسول خدائید گفتند
بلی گفتم رسول الله وارث انبیا بود گفت بلی گفتم پس شما قادرید که
مرده زنده کنید و نابینا را بینا کنید گفت یا بنزدیک من بیا چون
بنزدیک او رفتم دست مبارک بر چشم من مالید و من مدتهای مدید بود
که هیچ نمیدیدم چون آنحضرت دست بچشم من مالید آفتاب در آسمان و زمین
و خانه و هر که در آن خانه بود بدیدم و ساعتی چنان بودم که گویا هرگز نابینا
در چشم ندیده بودم پس فرمود یا محمد دوست میداری همچنین باشی و در روز
قیامت ترا باشد هر چه مردمان را خواهد بود از حساب و کتاب یا چنان
باشی که بودی و بحساب بهشت بغیر حساب داخل شوی گفتم یا ابن
رسول الله طاقت حساب و کتاب ندارم باین نابینائی راضی ترم
پس دست بر چشم من مالید چنان شدم که بودم ...

بعد از آن باشد که از اینجا بازگشته بمنزل خود رسیده باشند راوی گوید قسم با خدا که
مبعوث کرد بشیر محمد را بحق پیغمبری هر آینه بتحقیق که بادها و ابرها را بهم پیوستند و رعد
و برق بهم رسانیدند و مردمان بحرکت در آمدند همانا میخواستند که از باران خود را
کناره کشند پس حضرت امام رضا ع فرمودند که بجای خود باشید ای مردمان که این
ابر از برای شما نیست بلکه از برای فلان شهر است پس آن ابر گذشت بعد از آن ابر
دیگر آمده که مشتمل بر رعد و برق بود دیگر باره مردمان حرکت نمودند باز آنحضرت
فرمود که بجای خود باشید ای مردمان که این ابر از برای شما نیست بلکه از برای
فلان شهر است پس آن ابر گذشت بعد از آن ابر دیگری آمد که مشتمل بر رعد و برق بود
دیگر باره مردمان حرکت نمودند باز آنحضرت فرمود که بجای خود باشید که این ابر
از برای شما نیست برای فلان شهر است بعد از آن ابر دیگر آمد حضرت فرمود
ای مردمان این ابر را خدای تعالی از برای شما فرستاده پس شکر کنید
خدای تعالی را بر تفضلی که بر شما نموده الحال برخیزید و بمنزلگاه و آرامگاه خود بروید
که این ابر بر شما ایستاده نمی بارد تا بمنزلگاه خود داخل شوید بعد از آن خیر
آید بشما از خیر آن چه لایق کرم و بزرگی خدای تعالی باشد پس آن حضرت از منبر
بزیر آمد و مردمان بازگشتند و آن ابر نمی بارید تا بمنزلگاه خود رسیدند بعد از آن
باران سخت بارید و وادیها و حوضها و غدیرها و بیابانها پر گردید و مردمان
میگفتند هنیئا لولد رسول الله و کرامات الله عز و جل یعنی گوارا باد
بر فرزند رسول خدا کرامت خدای عز و جل بعد از آن از منزل برآمد و جمع کثیری
از آن خلق حاضر شدند خطبه مشتمل بر مواعظ و نصایح دل پذیر ادا نمود و ارض
مرده دلهای شما را بباران آن سخنان حیات فرموده و ارشاد نمود دیگر خطبه
مذکوره کام و زبان را بشیرین دعا شکر گویا کردانیدند القصه بجای آنحضرت حق تعالی
برکت را در بلاد عظیم گردانید از قربانی مامون که بعضی ولی عهدی او در سر
دلها... امام رضا ع در جگر داشت مامون لعنة الله ... الحسن اعنیک

با مرآن حضرت از استخوان و پر و گوشت را در هم کوفته بچهار حصه کردند و در چهار گوشه
خانه گذاشتند پس آن حضرت طاوس را آواز داد و دیدم که رشته رشته و ذره ذره از هر
کنجی از آنجا جدا شده و بهم می پیوست تا طاوس درستی ساخته شد و بهمین ترتیب
بعد از آن غراب را آواز داد باز از هر کنجی رشته رشته بیکدیگر می پیوست تا غراب
درست شد و بهمین ترتیب طوطی شد و کبوتر و باز نیز بهمین دستور بیکدیگر پیوست پس چهار
مرغ زنده شدند و بعد از رخصت از مجلس آن حضرت بیرون رفتند ششم ائمه
امام هفتم بعد از امام جعفر صادق ع امام موسی کاظم ع پسر اوست زیرا که آن بزرگوار
بشر معصوم و اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او بر حق است زیرا
معصوم از عصیان و نسیان انچه میگوید حق است و بعد اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم
در ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا پدرش امام جعفر
صادق ع اخبار معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده و
رضا صاحب معجزه و کرامت صدقه چند بود چنانکه مرویست که بعد از امام جعفر صادق ع
عبدالله که بزرگترین فرزند آنحضرت بود دعوی امامت نمود روزی ... بنزد حضرت
امام موسی کاظم ع بود شد و حرف عبدالله و امامت او را نزد آنحضرت مذکور ساختند
آنحضرت فرمود تا هیزم بسیار آوردند و در صحن خانه چیدند و کسی از نزد عبدالله
او را طلبید فرمود تا آتش بر آن هیمه زدند و کسی مدعا غرض آنحضرت را نفهمید تا
و چون جمیع هیزمها سوخت آنحضرت برخواست با جامه ورده که پوشیده بود در میان
آتش نشست و با مردم بصحبت مشغول شد و بعد از ساعتی بیرون آمد و جامهای خود را
تکانیده بعبدالله خطاب نمود که اگر گمان است که بعد از امام تو جانشینی پس برخیز
و در این آتش ساعتی بنشین عبدالله از استماع این سخن رنگش متغیر شد و برخاست رفت
هفتم ائمه امام هشتم بعد از امام موسی کاظم جناب سمی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
پسر اوست زیرا که آن بزرگوار بشر و اعلم عصر خود و مدعی امامت بود پس امامت او
بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان انچه میگوید حق است ...

وانزاد علن واثری باقی نگذارند پس یکبار آن دو صورت شیر عظیم شده از جای خود جستند
آن ملعون را گرفتند و اعضای او را درهم کوفتند و درهم شکستند
و خوردند و دهان های خود را لیسیدند آن قوم از آن متحیر شده نگاه کردند
چون شیران از کار آن ملعون فارغ شدند روی بحضرت امام رضا کردند و عرض کردند
یا ولی الله فی ارضه چه میفرمائی ما را آنچه با او کردیم با این نیز بکنیم و اشارت بمامون میکردند
مامون از شنیدن این سخنان شیران بیهوش گردید حضرت فرمود تا گلاب بر او افشاندند
و بوی خوشی بکار بردند تا بهوش آمد باز شیران بار دیگر عرض کردند یا ولی الله
آیا رخصت میدهی که او را بصاحبش ملحق سازیم حضرت فرمود نه زیرا که
حق تعالی را در او تدبیری است که او امضای آن تدبیر خواهد کرد شیران گفتند
پس ما را چه میفرمائی حضرت فرمود بجای خود باز گردید چنانکه بودید
بسوی مسند بازگشتند و همچنان دو صورت شدند که بودند مامون خاطر
خود را از شر ایشان جمع کرد آنحضرت را مخاطب ساخته گفت الحمد لله
که حق تعالی شر حمید بن مهران را از من دور گردانید یا بن رسول الله این امر
پادشاهی از جد شما بود و بحال حق شماست التماس دارم که در خلافت بنشینی
و بر من منت نهی حضرت فرمود اگر میل [illegible] میبود باشما در خلافت
ابتدا [illegible] حق تعالی جمیع مخلوقات را مطیع [illegible]
چنانکه [illegible] دیدی الا آنکه حال بنی آدم [illegible]
میگویند آنچه میگوید [illegible] حق تعالی [illegible]
که بر تو [illegible] و در تحت [illegible] چنانکه یوسف در تحت حکم عزیز
مصر بود بعد از این واقعه [illegible] مامون در وجه [illegible] آنحضرت را
زهر خورانید و شهید ساخت آنکه امام نهم بعد از جناب امام رضا
امام محمد تقی [illegible] پسر اوست زیرا که آن بزرگوار [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] امامت او بر حق است زیرا که معصوم [illegible]

[illegible]

الحال تاوان در [illegible] و محتاجیم که اندکی مرتبه او را بست کنیم که استحقاق [illegible]
و بعد از این [illegible] که مردم دلهای خود را از او منقطع گردانند [illegible] گفت با
امیر المومنین مباحثه و مجادله او را بمن واگذار که من آن را بواجب [illegible]
و از قدر و مرتبه اش چیزی کم میکنم و اگر از تو اندیشه نمیکردم و هیبت تو در دلم نمیبود
دور افروده می آوردم در مرتبه و منزلت خودش در مردمان ظاهر شد که او را
شایسته ولیعهدی که باو مفوض داشته نیست مامون گفت هیچ چیز نزد من خوشتر
از این نیست آن ملعون از آن ابد و آن [illegible] بغض و حسد گفت عیال
اهل مملکت خود را و سران سپاه و صاحبان اخبار و فقها را جمع ساز تا در حضور
ایشان نقص او را ظاهر کنم [illegible] عیب [illegible] مرتبت او کرده [illegible]
بدانند که آنچه از امامت و استخفاف از تو نسبت باو ظاهر خواهد شد [illegible]
پس مامون ملعون فضلا و اشراف رعیت را در مجلس وسیع جمع کرده [illegible]
و امام رضا را در مرتبه که از برای او قرار داده بود نشانید پس آن لعین که متعهد
اهانت آن سالار دین شده بود شروع نموده و با آنحضرت گفت که مردمان
از تو حکایتهای بسیار کرده اند و وصف تو از حد گذرانیده اند بمرتبه که اگر [illegible]
بر آن از آن بیزار خواهی گردید [illegible] انکار خواهی نمود [illegible] دعا نموده [illegible]
[illegible] باران طلبیده بود باران که همیشه می آمد پس این را از برای تو معجزه
کردند و بسبب آن ترا مثل و مانند دنیا قرار داده اند و این امیر المومنین ادام الله
ملکه که او را هیچ کس موازنه نکنند مگر آنکه او راجح آید تر این مرتبه را [illegible]
که میدانی پس از جمله حقوق او بر تو این است که جایز ندانی که دروغ
گویان تنهای تو گسترش [illegible] حضرت امام رضا فرمود که من منع
نمیکنم بندگان خدا را از گفتگو و مذاکره نعمتهای الهی که مرا داده و اگرچه او روی
نشاط و اکرام و فرازی کم اما آنکه گفتی که صاحب تو ترا این مرتبه [illegible]
چنین نیست بلکه حق سبحانه و تعالی امر این خلافت عطا فرموده [illegible]

[illegible]

حضرت فرمود رحمهم الله جمیعا ای فرشتگان باید که هر دوستی از
دوستان ما که در مهلکه گرفتار باشند اعانت و همراهی کنید ایشان را از
بلاها و دفع آفات نجات دهید فرشتگان گفتند ما سه هزار فرشته ایم که از
نور کرامت آبای کرام شما آفریده شده ایم و کار ما این است که در هر جائی از
عالم که دوستی از دوستان شما را رنجی و المی رو دهد ما مدد او حاضر شویم
و در حضرت او کوشیم پس فرشتگان آنحضرت را دعا کردند و متوجه آسمان
شدند بعد از آن حضرت پیر را فرمود که الحال بخانه خود رجعت کن
که پدر و مادر تو بمصیبت تو مشغول اند پیر آنحضرت را دعا کرد متوجه خانه شد
چون بدر خانه خود رسید آغاز گریه و زاری شنید پس باندرون خانه داخل شد
پدر و مادر خود را دید که جامهها چاک چاک کرده و رویها خراشیده و از آن
چاک گل و غم او نشسته و چون آنها فرزند خود را زنده دیدند تعجب نمودند
از کمال فرح و خوشحالی بیهوش شدند و چون بهوش آمدند پسر را در کنار
گرفته شادی میکردند و حمد و ثنای حضرت واجب الوجود بجا می آوردند
بعد از آن احوال از پسر پرسیدند پس جمیع احوال گذشته را برای
ایشان نقل نموده و ایشان را محبت با امام محمد تقی ع و سایر ائمه معصومین افزود
همچنین آنکه امام دهم بعد از امام محمد تقی ع امام علی نقی پسر اوست زیرا که
آن بزرگوار اثنی معصوم و اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او برحق است
زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح
دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است
و ایضا پدرش امام محمد تقی و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح
بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او امام برحق می باشد و ایضا
آن بزرگوار ادعای امامت کرد و صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانچه
که نقل است که مشعبدی هندی نزد متوکل عباسی لعنة الله علیه آمد بازی میکرد

آن سعادت از دیدن آن خارق عادت حیران گشته و آنحضرت از مجلس جوان
متوکل ملعون بازان سوال کرده گفت میخواهم که شیخ و آنحضرت را باز آوری
حضرت فرمود دعا خواستم که دیگر او را نخواهی دید اما بحط عیاری شخصی
خدا را بر دوستان خدا این سخن بگفت و از مجلس بیرون آمد و دیگر
مشعبد را در مجلس ندید و ایضا مرویست که یکی از اولاد خلفا را ولیمه بود
و جمعی کثیر را طلبیده بودند هر که در آن مجلس بود تعظیم و جلال امام علی
النقی را بجای آورد دیگر یک جوان که عبث میگفت و عبث میخندید
حضرت فرمود این جوان از ذکر خدا غافل است که این پیران بخندد
و نمیداند که پیش از سه روز دیگر زنده نخواهد بود و از اهل مجلس دو کس
با هم گفتند که دلیل رسید شناختن او بهتر از این چیزی نیست و چون
او در سیم شد آن جوان از دنیا رحلت نمود و هم آنکه امام یازدهم بعد از
امام علی نقی امام حسن عسکری پسر اوست زیرا که آن بزرگوار اثنی معصوم
و اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او برحق است زیرا که معصوم
از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم
و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا پدرش امام
علی نقی و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت بزرگوار کرده اند
پس او امام برحق است و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب
معجزه و کرامت مصدقه بود چنانچه روایت است که چون معتمد عباسی
بخلافت نشست و ترقی برآمد دشمنان [illegible] اهل بیت [illegible]
در روز عبا گفتند که آنها را جمع علاوه علاوه معتقد شده از حبس امام
حسن عسکری نمود آنحضرت را از زندان بردند و فیض آسمان و زمین
منقطع شد و قحط در سامره پیدا شد معتمد امر نمود که مردم بنی [illegible] باران بیرون
روند و سه روز متوالی [illegible] باران بیرون رفتند و در میان ایشان [illegible]

جمع شده او را تعزیت کردند و آنحضرت را در تخالت غیب دیدند و من با خود
گفتم که اگر امام این است امامت او باطل است زیرا که من مکرر جعفر را دیدم که شراب
خمر میکرد و قمار میباخت بعد از آن من نیز پیش رفتم و وی را تعزیت کردم و از من
احوال جواب نکرد تنها مطلق نپرسید دانستم که او امام نیست و در تخالات شخصی بیرون
آمد و بجعفر گفت یا سیدی برادر ترا کفن کردند برخیز و بروی نماز کن پس جعفر
پیش رفت که نماز کند و شیعیان چند او را جمعیت کرده بودند که در تخالات کودکی
گندم گون تنک موی کشاده دندان آمد و ردای جعفر بن علی را گرفت و گفت
ای عم بعقب بای که من نماز کردن بر پدرم اولی از توام جعفر بعقب آمد و رنگ
و روی او چون خاک گردید پس آن پیش رفت و نماز کرد و چون حضرت را دفن کردند
آن کودک بمن گفت جواب نامهها که با تست بیار بجواب نامهها را بوی دادم
با خود گفتم این دو علامت که ظاهر شد همیان ماند پیش جعفر رفتم و احوال کودک
از وی پرسیدم گفت بخدا که من هرگز او را ندیده بودم و من نشسته بودم که ناگاه جمعی
از مردم قم رسیدند و احوال امام حسن عسکری را پرسیدند چون شنیدند که ارتحال نموده
گفتند امام بعد از او کیست مردمان اشاره بجعفر کردند آن جماعت بروی سلام
کردند گفتند با ما نامهها و مالها از مردم قم آوردیم اکنون تو بگو که آن
نامهها از کیست و مال چند است جعفر از استماع این در مجلس برخاست و گفت
مردم میخواهند که ما دعوی علم غیب کنیم در آن حین خادمی از جانب حضرت
صاحب بیرون آمد و گفت با شما نامههای فلان و فلان است و همیانی است که در آن
هزار دینار طلا است بد ... پس آن نامهها و مالها را دادند و گفتند آن کسی که ترا فرستاده
او امام و حجت خداست بر خلقان جعفر بن علی پیش خلیفه رفت و حال را بوی گفت
معتمد کسی فرستاد و ما در کودک را طلبید کودک را طلب نمود و ما در انکار کرد ایشان
در این ... که خبر رسید که یحیی بن خاقان ... و معتمد با سپاه خود
بآن مشغول شدند و ترک ما در و کودک گفتند و والله اعلم و گفته که در آن ...

اتفاق افتاد روزی ظاهر شد که ... در شهر ... و همه خلق ... بیرون
رفتند پس امام حسن عسکری با اصحابش در صحرا حاضر شدند و امر فرمود راهبان را
که شروع در دعا کنند چون راهبان ... دست بر دعا برداشتند از هر طرف ابر پیدا شد
حضرت شخصی را اشاره کرد و فرمود دست آن راهب را که پیش تر از همه است
بگیر میان انگشتان او هر چه هست بیرون آر آن شخص چند پاره استخوان از میان
انگشتان آن راهب بیرون آورد و امام فرمود که الان بگو ... چون باران
ابر ها ... شدند بعد از آن راهبان را امر فرمود که دعا کنند پس انصاری ... چندی
دعا و عذاری کردند ابر پیدا نشد خلق در تعجب شدند و معتمد پرسید که این
چه سر بود آنحضرت فرمود که این استخوان پیغمبری از پیغمبران است که ...
باران ... و این راهب را که ... استخوان پیغمبری از پیغمبران ...
بود استخوان آن پیغمبر را برداشت ... ظاهر شد ...
می ... اگر خواهید امتحان کنید چون استخوان را بیرون آوردند باران
بهم رسید حضرت ... استخوان را پنهان کردند بعد از آن حضرت ...
خود ... باران ... از برکت آنحضرت فیض باران منتشر شد
و قحط ... مبدل شد ... معتمد ...
عذر خواهی ... مقام ... در آخر ... که روزی ...
... امام حسن عسکری در طفولیت ... فریاد ...
چون ... که آنحضرت در روی ... نشسته و ...
... امام حسن عسکری ... امام محمد مهدی صاحب الزمان ...
زیرا که آن بزرگوار ... معصوم ... علم ...
دعوی امامت ... پس امامت او ... زیرا که ... معصوم ...
... و ...
اعلم ... امام حسن عسکری

شما در وضع میگوئید برادرم جعفر میگوید او از غیب هرگز خبر نمیداد تجار هم نگاه کردند
و در فکر شدند باز جعفر گفت ما را که جهت ما فرستاده اند چه فکر دارید گفتند ما مردمی
نیستیم که مال را بدهیم مگر بعلامت چند که عرض کردیم اگر تو امامی بر تو مخفی نیست
نشان هر یک را بده و گر نه رفتن با مال از ما بر ما منت که از روا باشد از آنکه مولا را
نقصانش را کنیم علاج دیگر نداریم جعفر بخدمت خلیفه رفت و از تجار شکوه نمود
خلیفه تجار را حاضر نمود و گفت چرا مال را نمیدهید گفتند دولت خلیفه مستدام باد
ما جمیع تجاریم و بوکالت جمعی چیزی آورده ایم و ما مأموریم با آنکه علامت و دلالت بدهیم
ابو محمد همیشه بعلامت مال را از ما میگرفت و جمیع آنچه مذکور شد گفتند باز جعفر گفت
اینها بر برادرم کذب و افترا میبندند و علم غیب با او نسبت میدهند خلیفه گفت
اینها رسولند و ما علی الرسول الا البلاغ المبین جعفر متحیر شده بحث نکرد گفتند
عم خلیفه در این باب التماس داریم که ما را از این دربانان بگذرانند و از این
دیار بیرون رویم خلیفه همراه ما کرد ما را از محله حضرت بگذرانند و در گرفت مالی
بیرون شهر کلکوا پیدا شد و نام یک یک از جماعت را برده بایشان گفت بیائید
بخدمت مولای خود گفتند تو مولای مائی گفت معاذ الله من بنده از بندگان مولای
شما ام پس از عقب او رفتند خارج شهر آمد حضرت نزول خواهد کرد گفتند
چون بدر خانه ابو محمد رسیدیم بخدا که روح ابو محمد در قبضه قدرت او است
مولای خود حضرت قائم را دیدیم بر کرسی نشسته چون ماه شب چهارده که تازه طلوع
کند جامه سبزی پوشیده سلام کردیم جواب سلام ما احسن وجهی داده و پرسش نمود
بعد از آن حضرت فرمود که تمامی مال که با شماست فلان مبلغ است فلان خبر داده است
یک یک از ما هر چه داده بود گفت در آخر از اولاد و فرزندان هر یک پرسید ما
هر یک سجده شکر کردیم عرض کردیم همه را بیان جواب شنیدیم پس امر کرد که دیگر مال را
بیاوریم در بغداد شخصی را نشان داد که بعد از این مال را به او بدهیم که توقیعات
نزد او خواهد بود و آن [illegible] ابو العباس بود و گفته [illegible]

۱۰۹

و چون در اواخر امر امر دین مخفی خواهد شد پس باید ظاهر شود تا هنگامیکه رفع نکنند
و انتها خداوند عالم فرموده و لکل قوم هاد یعنی از برای هر گروهی راهنمائی است چنانچه
اهل زمان اصحاب حضرت هادی راه نما داشتند همچنین گروهی که بعد از او خواهند بود
راهنما داشته‌اند و باید داشته باشند و آن صاحب الزمانست که غایب است و از نور
وجود او عالم روشن است چنانکه از وجود آفتاب در زیر ابر عالم ظاهر و روشن است
که فرموده حضرت رسول الله ان الله تبارک و تعالی اطلع علی الارض
اطلاعة و اختارنی منها فجعلنی نبیا ثم اطلع الثانیة فاختار
منها علیا فجعله اماما ثم امرنی ان اتخذه اخا و وصیا و خلیفة
و وزیرا فعلی منی و انا من علی و هو زوج ابنتی و ابو السبطین الحسن و الحسین
الا و ان الله تبارک و تعالی جعلنی و ایاهم حججا علی عباده و جعل من
صلب الحسین ائمة یقومون بامری و یحفظون وصیتی التاسع
منهم قائم اهل بیتی و مهدی امتی و اشبه الناس بی فی شمائله
و اقواله و افعاله یظهر بعد غیبة طویلة و حیرة مضلة فیعلن امر الله
و یظهر دین الله یؤید بنصر الله و ینصر بملائکة الله فیملأ الارض
قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی بتحقیق که خداوند عالم التفات
فرمود بر زمین و برگزید مرا پیغمبر گردانید پس نظر دیگر کرد و اختیار کرد علی را پس او را
امام گردانید پس امر کرد مرا که علی را برادر خود و وصی خود و خلیفه و وزیر خود گردانم
پس علی از منست و من از علی و او شوهر دختر منست و پدر دو پسر منست بدرستیکه
خداوند عالم مرا و ایشان را تمام حجت گردانید بر بندگان خود و از نسل حسین
امامان قرار داد که برپا کنند امر مرا و محافظت کنند وصیت مرا و نهمین قائم
اهل بیت منست و مهدی امت منست و شبیه ترین مردمان می باشد بمن در صورت
و سیرت و ظاهر شود بعد از غایب شدن طویل بعد از حیرت خلایق در حقی که
هر گاه در آن وقت ظاهر شود خلایق گمراه خواهند شد پس بعد از ظاهر شدن

آورند بهمان صورت که داشته‌اند پس بفرماید که ای ابر تجلی کننده بر درخت خرما
پس آید درخت سبز شود و برگ بر آورد شاخهایش بلند شود پس دوستان ایشان
حاضر کرده‌اند و بفرماید که دوستان ایشان بعد از آن خلق دو طایفه شوند
یک فرقه دوستان ایشان و یک فرقه دشمن ایشان پس بفرماید که دوستان ایشان
از ایشان بیزاری جویند ایشان اظهار زیاد شدن محبت کنند با ایشان و اظهار
بیزاری کنند از آنحضرت و دوستان او پس حضرت بفرماید که باد سیاهی
وزد و دشمنان را هلاک کند پس با مر آنکه آن دو ملعون را زنده کنند گناه اولین
و آخرین را بر ایشان آورد پس متوجه کوفه شود و دجال را بکشد و سفیان به
ایمان آورد و بعد از آن با غوای دوستان خود بر گردد و مقاتله کنند و بدست
آنحضرت کشته شود پس اصحاب خود را باطراف بفرستد و عالم را پر از عدل
کنند و پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس حکمش مسجد کوفه و محل بیت المال
مسجد سهله و موضع خلوتش نجف اشرف و مقدار سلطنتش ... سال این زمان سلطنت کند
و بعد از پنجاه و نه سال از ظهور آنحضرت حضرت امام حسین ع با ... بلاد
... خروج کنند و بعد از ... سال زنی از بنی تمیم که ... مردان ریش دارد
از بالای سطح چیزی بر او زند و او ... رحلت کند و حضرت امام حسین ع او را
دفن نماید پس یزید با دشمنان آنحضرت زنده شوند و حضرت انتقام کشد
و پنجاه هزار سال سلطنت کند و ... آنحضرت رجعت کنند و جمیع ائمه ع
رجعت کنند و حضرت رسالت ... بعد از رجعت ... رجعت خواهد کرد
جعلنا الله من انصاره و اعوانه — این عقاید از جمله
اصول مذهب و احکام اهل ایمان و اثنا عشری چون جواز ... قبول
شهادت و فتوی بعدم خلود در جهنم و منکر این عقاید جاری نخواهد بود
بلکه بنا بر قول بعضی جناب ... ایشان و ذبیحه ایشان و ... الارض
والله العالم ولله الحمد الله اتم و الصلوة علی رسوله و آله الی القائم

و اهل آن و تحسیفه الکفر و اهله یعنی بیرون می‌آورد از غیب امام حسن عسکری ع که
حق و حق گوست ... ظاهر کننده حق است و حجت ... بر خلق و او از ...
است غایب شدن با طول ظاهر میکند خداوند عالم مذهب او و اسلام را و جزیه
میکند مذهب کفر و اهل کفر را ... از تعقیب حضرت ... از قطعیات
مذهب امامیه است ... که ایمان برجعت ... اخبار
بنا بر ... اجماع اخبار مستفاد میشود این است که در سالی که مقدر شده
ظهور آنحضرت در آن سال ... رجب و جمادی الاولی تا جمادی الثانیه تا ... روز
باران ... می‌آید که هرگز از زمان آدم تا آن روز ... باران ... مدت ... شد
و در عشر اول ماه رجب دجال از اصفهان خروج میکند و عثمان نام از اولاد ... ابوسفیان
نیز خروج میکند ... پس خطیب مسجد الحرام میشود و خطبه میکند پس
در میان خانه کعبه غایب میشود پس چون شب شنبه در آید ... بر بام
کعبه ... خواهد کرد ... آنحضرت از مشرق
مغرب ... حاضر میشوند پس چون صبح شود مردم را دعوت به بیعت
خواهد ... اول کسی که بیعت خواهد کرد جبرئیل خواهد بود پس ... میکنند و کتابی را القا
میکند ... تورات و زبور و قرآن ... پس در آن حال شخصی
بیاید بخدمت که روش بجانب پشت گشته باشد و گوید که ای سید من بشیرم من ... برادرم
در میان ... لشکر سفیان بودیم و خراب کردیم دنیا را از ... تا
بغداد تا کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و ... شکستیم
و ... در میان مسجد مدینه ... پس متوجه شدیم که کعبه را
خراب کنیم ... در صحرا بیدا که ... رسیدیم ... صدایی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک
گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد تمام لشکر را
... بر روی زمین ...

باریکتر و از شمشیر تیزتر است میگذرند و باعراف یا بهشت می برد و بگذران را
که کافر بند یا منافق ایشان را بجهنم می برند و بعضی از بدکاران را که کافر نیستند
چون اثنی عشری بعد از پاک شدن از گناهان یا عفو شدن از تدارک شفاعت
پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان از جهنم بیرون می آورد و باعراف یا بهشت میبرد
پس در این جهت هیچ فصل است در بیان این است که
خداوند عالم بعد از میرانیدن بندگان روحهای ایشان را از برای تعلق
میدهد به بدنهای امثال ایشان از برای سؤال قبر و فشار آن و بعد از
این میسپرد خدا آن روحها را به بدنهای مثالی در عالم برزخ و قیامت صغری
که پیش از محشر و قیامت کبری است و خواه از ارواح به بهشت متنعم میشوند
و بدا از ارواح به جهنم که در زمین است معذب میشود بر خلاف تناسخیه که گمان
که نفس انسانی که کسب تمام کمالات خود را نکرده است بعد از موت
منتقل میشود به بدن انسان دیگر که تمام کند کمالات ممکنه خود را و مسخیه
مسخیه که گمان کنند منتقل شدن به بدن حیوان مناسب او چون شیر از برای
نفس شجاع و همچنین رسخیه که گمان کنند منتقل شدن به جسمهای لطیف و همچنین فسخیه
که گمان کنند که تعلق میگیرد به جرم آسمان و بهشت آن از برای تحصیل کمالات
پس باید دانست که اولاً آنکه مرگ حق است چنانکه از جمله قطعیات است
و صریح بعضی از آیات چنانکه خداوند عالم فرموده کل نفس ذائقة الموت
یعنی هر ذی حیاتی میچشد شربت مرگ و ممات را و ایضا فرموده کل من علیها
فان یعنی هر کس که بر روی زمین می باشد فانی خواهد بود و ایضا فرموده است
کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر چیزی هلاک خواهد شد مگر [illegible]
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود و ایضا [illegible]
صادق علیه السلام مرویست که در زمان تعزیت تعزیت فرزند او اسمعیل فرمود [illegible]
زمین خواهد مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان [illegible] تا آنکه احدی

اهل آسمان قوت داده و ترا امروز بسبب غضب خود میپوشانم بسبب قوت
ابلیس ملعون می گردانم با هفتاد هزار زبانه و قبض جان آن ملعون را بکن پس
ملک الموت با آن شوکت و قوت بجانب زمین آید شیطان لعین راه
فرار پیش گرفته بجانب مشرق گریزد ملکوت را حاضر بینند و بمغرب گریزد او را
پیش خود مشاهده کند و در دریاها متواری گردد فائده نرساند هر جا رود ملک
الموت را آنجا یابد ابلیس در روی دنیا بنزد قبر آدم آید و گوید که از جهت تو من
ملعون عقلا گشتم و گریزد تا بجائی که از آنجا نزول کرده پس ملک با [illegible] نزد و
کوشش نماید که جان آن لعین را قبض نماید نتواند پس پرگاره خداوند عالم ناله
کند حضرت باری قوت او هفتاد مرتبه مضاعف کند خداوند عالم چهل هزار
سال عقوبت جهنم بعد از [illegible] عظم شود از باری لعنت پس چهل هزار
سال دیگر بعید [illegible] و هر سال را چندان قوت بود که اگر پنجه در کوهی زند از او چون [illegible]
کند آنگاه ملک الموت هشتاد هزار سال دیگر [illegible] جان آن پلید را [illegible]
تمام جدا کرده [illegible] اینها از آیات و اخبار بسیار است و ثانیا آنکه در وقت
قبض روح و سکرات موت رسول خدا و ائمه هدی حاضر میشوند از برای بشارت
و آسانی مرگ بر دوستان ایشان و دشواری برای مخالفان چنانکه مرویست از
حضرت امام جعفر صادق ع که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق دوبار از برای
او میفرستد یکی خفیه و دیگری مسیحه پس خفیه اهل و عیال را از خاطر او محو میکند و مسیحه
اورا از جهت دنیا [illegible] جان دادن و چون ملک الموت می آید که قبض
روح او کند با او میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را
بحق فرستاده است من مهربان تر و مشفق ترم نسبت به تو از پدر مهربان بگشا
دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشوند از برای او رسول خدا ص و امیرالمؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه ایشان پس با او میگوید اینها رسول خدا
و امامان که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند

در کتاب خدا الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة لاتبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها
که ایمان آورده اند وپرهیزکار بوده اند از برای ایشانست بشارت در زندگانی دنیا
ودر آخرت وبسند معتبر دیگر فرمود که چون زمان محتضر نزدیک میشود
[illegible] حاضر میشوند ودر جانب راست او [illegible] حضرت امیر [illegible]
بر جانب چپ او وحضرت رسول [illegible] میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تست
وآنچه می ترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت برای او گشوده میشود ومیگویند این
منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا برگردانیم بدنیا آنچه نقره وطلا [illegible]
میدهیم گوید مرا بدنیا حاجتی نیست پس در آن وقت رنگش سفید میشود وجبینش عرق
میکند ولبهایش بهم کشیده میشود [illegible] از چشم راستش روان میگردد
وچون جان از بدنش بر دارند [illegible] عرض میکنند [illegible] حضرت میکند
پس روح با او میباشد واو غسل میدهد با آنها که غسل میدهند ومیگردد [illegible]
با آنها که میگردانند وچون او را کفن کردند [illegible] جنازه را بر دارند [illegible]
روح در پیش روی جنازه میرود وارواح مومنان باستقبال او می آیند [illegible]
سلام میکنند وبشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت
وچون او را در قبر گذاشتند روح را باو بر میگردانند [illegible] سوال میکنند
از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت [illegible] روی او میگشایند
پس داخل میشود [illegible] قبر او از آن نور بهشت [illegible] بوی خوش آن [illegible]
از حضرت [illegible] روایت کرده [illegible] خطاب [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از طلعتهای ایشان ومی آشامند از شراب ایشان وبا ایشان سخن میگویند در مجالس
ایشان تا وقتی که قائم آل محمد ظاهر شود وچون آن حضرت ظاهر شود حق تعالی او را
مبعوث گرداند [illegible] وچون کافر را مرگ [illegible]
حضرت ملک الموت حاضر شوند نزد او پس [illegible] نزدیک او آید وگوید یا ملک الموت
این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار [illegible] گوید که این دشمن خدا
ودشمن [illegible] ودشمن اهل بیت [illegible] بود او را دشمن دار [illegible] ملک الموت گوید
این دشمن خدا [illegible] بود او را دشمن دار [illegible] بعنف ودشواری [illegible]
بنزد یک او در رود وگوید ای بنده خدا [illegible] در زندگانی دنیا [illegible] که خود را از گردن
[illegible] خدا بدر آوری [illegible] که خود را [illegible] بدر آوری [illegible]
[illegible] از آتش جهنم [illegible] کوید نه ملک الموت [illegible]
بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا وعذاب خدا در آتش جهنم [illegible]
[illegible] پس جانش را بعنف ودشواری از بدن او میکشد [illegible]
[illegible] که [illegible] دهان [illegible] از روح او [illegible]
[illegible] از [illegible] جهنم [illegible] آتش [illegible] جهنم از
آن [illegible] سوال قبر [illegible]
آن [illegible] اینها چنانکه از قطعیات مذهب امامیه است [illegible] مرویست از حضرت صادق
که فرمود هر کس انکار کند معراج رسول [illegible] را از جمله شیعه [illegible]
مرویست از حضرت پیغمبر [illegible] که فشار قبر کفاره ضایع کردن نعمت خداست [illegible]
مرویست که [illegible] فشار قبر [illegible] مرویست
از حضرت امام موسی کاظم [illegible] که فرمود چون مومن بمیرد [illegible]
[illegible] نزد او [illegible] نزد او [illegible] ومیگویند من [illegible]
[illegible] یعنی خدای تو کیست ودین تو چیست وپیغمبر تو کیست پس آن
مومن میگوید الله ربی ومحمد نبیی والاسلام دینی [illegible]

چون تو نزدیک شدی میتی با تو حرف خواهد زد و من میخواهم که معلوم کنم پس گفت
که تابوت حاضر کن و مرا در میان آن بگذار و بقبرستان ببر چنین کردم پس ندا کرد که
السلام علیکم من حلت ایهم الارض ... جوابی نشنید پس گفت السلام علیک یا من حلت
المنایا بهم ... جوابی نشنید پس گفت السلام علیکم یا من لقوا اعمالهم التی عملوها
دار الدنیا جوابی نشنید پس ندا کرد که السلام علیکم یا محبوسین یا یوسین جوابی نشنید
پس ندا کرد که السلام علیکم یا منتظرین النفخة الاولی ما لکم یا بشر الکلام الکلام
ولنبی الاکرم الا ما اجابتی لکم محجبب یعنی سلام بر شما ای کسانی که منتظر
نفخه اولی اید قسم میدهم بخدای عظیم و پیغمبر اکرم که از شما مرا جواب بدهید که
من سلمان فارسی آزاد کرده رسول خدا هستم و رسول خدا چنین خبر داد که چون وفات
من نزدیک شد میتی با من حرف زند و من میخواهم که بدانم که وفات من نزدیک
شده است پس از ما میتی بسخن آمد و گفت السلام علیکم یا اهل البناء و الفنا المشتغلون
بعرصة الدنیا نحن ... فستمعون ... نسل ... بذلک ...
... سلام بر شما ای ... مشغولید با مر دنیا ما حکم شما را میشنویم ...
شما را ... هر چه میخواهی سوال کن خدا ترا رحمت کند پس سلمان گفت تو از
اهل بهشتی که بسبب عفو آن ... یا از اهل جهنمی بعد از آن میت گفت که من از اهل رحمت
و نعمت آن می باشم پس سلمان گفت که مرگ را چگونه دانستی آن میت گفت ای سلمان
بخدا قسم که هرگاه گوشت بدن را بمقراض ببرند و باره باره کنند ... آسان تر است
مرگ ... و بود ... شمشیر ... بزنند از مرگ پس سلمان گفت که حال تو
در دنیا چه بود آن میت گفت که من از کسانی بودم که در دنیا بخیر بودم لطف خدا ...
بجا آوردم و ... و ... آن را ... آوردم ... صبر ... جهاد ...
... میکردم جمیع حلال میکردم از خوف سوال ... که ناگاه بیمار شدم
پس ... بزرگ ... چند مرتبه از روز من آمد ... بچشم من ... کور کردم
و ... من ... پس گرد کردم و ... من ... شدم پس در اینجا اهل ...

خدا کردم پس اگر صبر کردم چه در دنیا اگر جزع کردم ... پس روح مرا برداشت و در
پس ملک ... روح مرا از او گرفت و در جامه ... گذاشت پس بالا برد پس
حاضر ... از ... عالم ... روح مرا ... پس ... بر ... فرشته
... را ... کرده و شروع بنوشتن ... پس ... کفت ... کرد
... پس ... خطاب کرد در ... قبر و ...
قبر کرد در ... آن بود که از آسمان و زمین ... ده ... پس مرا دفن کردند و ... برگشتند
پس روح من بری بر آن ... برگشت و شروع کردم ... ایستادم ...
گفتم ... من ... ملائکه ... صالح ... پس ... از ... جواب
داد که کلا انها کلمة انت قائلها ... این ... که ... و ...
نخواهد ... گفت من ... هستم ... گفت ... هستم
که ... کرد بر جمیع مخلوقات خود پس ... ا ... ... الکاه
... اعمال ... کرد ... خود ... نزدیک ... آمد و ...
و گفت ... عمل ... که در دنیا کردی من ... گفت ... که ... گاه
... پس ... گفت ... این ... گفتم ... گفت
... گفت ... تمام اعمال ... گفت ... پس ...
گرفت ... کرد و در گردن من ... که ... را ... من ...
... مسکینی ... در دنیا ... عمل ... کاری ...
پس ... شد ... جمیع اهل دنیا ... شنیدند
... پس نزدیک شد ... گفت ... اهل
می شنیدند ... پس سوال کرد من ربک و ما دینک و من نبیک و من امامک
... تو ... عمل ... بود پس زبان من از خوف
... که چه بگویم ... رحمت خدا ... شد و زبان من ...
گفتم الله ربی و محمد نبیی و الکعبة قبلتی و الاسلام دینی و علی ...

خدمت ایشان آنها گویند شما خدای من هستید ایشان گویند دروغ گفتید ای دشمن خدا
پس گرزی بر آورند که اعضای او را از هم جدا کنند پس او را با آن کار محشور کنند و در عذاب
شدید رسانند پس کلام آن منتهی قطع شد و [illegible] در آورد [illegible]
در جناب امیر المؤمنین باعجاز امامت حاضر شد و او را غسل داد و بر او نماز کرد و دفن کرد و مثل
این است بسیار از احادیث و بدانکه در حقیقت روح خلافست حکما و جمعی از علما [illegible]
مجرد از ماده میدانند و میگویند که نه جسم است و نه جسمانی و بعضی میگویند که روح بخاری است لطیف
گویند و نفس ناطقه را روان پس روح حیوانی جسم است و آن بخاری است که از
خون حاصل است و روح انسانی مجرد است و بعضی میگویند که در بدن اجزای اصلیه است
که باقی است از اول عمر تا آخر عمر و در حال حیات [illegible] نمیابد و در قیامت محشور میشود
و هم از حشر و ثواب و عقاب برای آنست و اجزای فضلیه است که زیاده و کم و متغیر و متبدل
میشود [illegible] است پس آن اجزای اصلیه است و بعضی [illegible] جسمانیه [illegible] و بعضی
میگویند که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر در حقیقت که میان ایشان
غایت اشتراک و نهایت بیگانگی که [illegible] عالم علویست [illegible]
از خاک و عالم سفلی است [illegible] بهم [illegible] مثال [illegible]
و علم [illegible] ذات [illegible] روح است و بعضی گفته اند که روح در بدن [illegible]
در فانوس از حضرت صادق علیه السلام مرویست که روح مؤمن در بدن [illegible]
و بعضی از حضرت مرویست که روح ممزوج ببدن است [illegible]
بر بدن که محیط است بآن و بعضی مرویست که فرمود که روح [illegible]
در [illegible] و [illegible] و حاصل آنکه باید تصدیق کرد بعالم برزخ و [illegible]
و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن و سؤال قبر و نکیر و منکر و آنکه
میت را [illegible] در قبر کفاره روح او به بدن او تعلق میگیرد و نکیر و منکر از او سؤال میکنند
و فشار قبر نیز باین بدن تعلق میگیرد و بدان [illegible] این [illegible]
بسیار مستفاد میشود که روح بعد از مفارقت از [illegible] تعلق بآن جسد میگیرد و ثواب

مبعوث و محشور شوند و نیز خدا فرمود لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله و یستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون
یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین
یعنی گمان مکن که کسانیکه کشته شده اند در راه خدا مرده اند بلکه ایشان زنده اند در نزد
پروردگار و در حالتیکه روزی داده میشوند شادند بسبب آنچه که خدا بایشان عطا نموده از
تفضل خود یا از نعمت خود شادی میباشند از برای مؤمنانیکه ملحق نشده اند بایشان و در عقب
ایشانند باینکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و شادی میباشند بسبب
نعمت خدا و تفضل او و اینکه خدا ضایع نمیکند اجر مؤمنان و نیز خدا فرمود از باب حکایت
از مؤمن یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین یعنی ای کاش
قوم من میدانستند که خدا مرا آمرزید و از جمله اکرام کرده شدگان گردانید و نیز مرویست از ابو
طیبان که گفت در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح
مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند که در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله
مؤمن گرامی تر است نزد خدا از این بلکه در نزد مرگ او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین
و ملائکه مقربان حاضر میشوند پس اگر خدا گویا گرداند زبان او را بشهادت
از برای خدا بیگانگی و از برای رسول خدا بپیغمبری و از برای اهل بیت بولایت این
بزرگواران و ملائکه مقربان نیز بر این گواهی میدهند و اگر زبانش بند شد حق تعالی
مخصوص میگرداند پیغمبر خود را بعلم آن چیزیکه در دل اوست از این عقاید
پس آنحضرت شهادت میدهد بر این شهادت و [illegible] شهادت رسول خدا و علی و
فاطمه و حسن و حسین و هر که با ایشان است از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود
آن روح را بسوی بهشت می برد در صورتیکه مثل این صورت است که در دنیا داشت
میخورد و می آشامد پس مرده تازه چون نزد ایشان می رود ایشان را می شناسند بآن صورت
که در دنیا داشته اند و نیز روایت دیگر مرویست که روح مؤمنین در سایه عرش الهی است که [illegible]

بر انجال کرده است مثل آنچه خلق کرد خلق را و مثل آنچه بیرانده است اهل زمین را که
ضعیف و همچنین با آنکه آسمانها را به ترتیب به قدر جمیع زمینها کرده است ضعاف آنها
و همچنین هر یک از حیوانات و مکانها ... را با ملکیت به قدر ضعف زمانهای
گذشته تا هر اندازه ... بلکه ... صور اول چنانکه مقتضای بعضی دیگر از اخبار است
اعاده میکنند نظر به مضمون بعضی از احادیث که چهل روز باران بیارد و اجزای هر کاسه را
جمع میکند و صورت او بپوشانند و روح را با آن تعلق میدهد تا آنکه معاد جسمانی
متحقق میشود از برای حساب و ثواب و عقاب جسمانی که جمع شد با لذات روحانی و الم
روحانی و از برای تمیز دادن نیکوکاران را از بدکاران ... عقاب و نقص آنها ...
پس از جهت ملاحظه کردن این است که رسانیدن لذت جسمانی در روحانی با هم
و راجح تر است از روحانی تنها مثلا و همچنین عذاب جسمانی و روحانی در مقام انتقام
از ظالم چون زید و ترجیح مرجوح بدون غیب خارجی قبیح است و ترجیح
راجح نیکوست بلکه لازم است ایضا به مقتضای حکمت غرض جمع جزا از
خلق کردن انسان و مثال رسانیدن نعیم ابدی جزئیت و مقتضای
عدالت او این است که انتقام مظلوم از ظالم باشد پس لازم است
خلق کردن بهشت و نعمتهای او و جهنم و عذابهای او تا آنکه حکمت
و عدالت تمام شود و این علت مخفی نیست که سبب اعاده ارواح است سبب
اعاده اجساد نیز هست و ... در این باب بسیار است علاوه بر آنکه
این از جمله ضروریات دین مذهب است و جمیع پیغمبران که تصدیق ایشان
لازم است اتفاق بر حقیقت آن کرده اند چنانکه نقل مضمون حدیث
امام جعفر صادق علیه السلام در روضه کافی که ابن خلف در مجلس حضرت رسول صلعم آمد و در
آن مجلس بعضی از صحابه دیگر ایشان حاضر بودند استخوان پوسیده را آمد با ید
خود ریزه کرد و بر باد داد و گفت که کیست که این اجزای متفرقه را در روز قیامت
جمع کرده زنده خواهد ساخت و ترا زنده کرده بدوزخ خواهد برد پس

ایشان را میکنند پس بهشت با نعیم می بریم همچنین حال اطفال و اولاد مسلمانان که پیش
از بلوغ مرده اند و مرویست که از برای مومن دری میگشایند که جای خود را در بهشت
می بینند پس آن در مرد خوش صورت داخل قبر او شود و آن مومن گوید تو کیستی گوید
من اعتقاد و عمل صالح توام پس روح و ریحان را در بهشت که از نسیم بهشت به او
می رسد تا روز قیامت و چون کافر داخل قبر شود برای او دری از جهنم باز کنند و شخص
بد صورتی داخل قبر شود گوید تو کیستی گوید من اعتقاد بد و عمل ناشایسته توام پس
روح او در آتش که از آن آتش حرارت جهنم او میرسد تا روز قیامت
و مسلط کرده اند بر او نود و نه اژدهای عظیم که اگر ... را ...
از آن مارها بر زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید و مرویست که اعتقاد
و اعمال مجسم میشوند و ولایت میگویند که بعضی که در بدن تمام مکیف و مرویست که
جمیع مومن در مشرق و مغرب زمین بعد نماند مگر آنکه حشر کنند روح او را در وادی السلام
که در نجف کوفه است از بعضی اخبار مستفاد میشود که ارواح مقدسه انبیا و اوصیا
بعد از سه روز یا ... جسدهای اصلی خود معاودت مینمایند و ... ایشان زنده ...
که چون بزیارت قبور ایشان ... در آن میروید مطلع میشوند ...
و چون ... مرویست که هیچ مومنی و کافری نیست
مگر آنکه در وقت ... بزیارت ... می آید اگر مومن ...
عمل صالح میکند خدا را حمد میکنند و اگر ... میکنند موجب
حسرت ایشان ... و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مرویست که میت در هفته یکبار
به قدر منزلت زیارت اهل خود می آید بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان
می نشیند و مشرف میشود بر ایشان و اگر ایشان را بخیر می بیند شاد میشود
و ... مرویست که بعضی هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی ...
هر هفته ... گنجشک کوچک ...
... اهل خود ...

او و بعد از آنکه [illegible] جمع میکنیم و عالم بخواهیم که چنین نیست بلکه جمع میکنیم آنها را در روز جزا

در حالتیکه توانا بوده‌ایم بر آنکه مساوی و درست کنیم [illegible] سر انگشتهای او را

با لطافت صغر آن چه جای استخوانهای بزرگ و بعضی فرموده ان الساعة آتیة

لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور یعنی بدرستیکه روز قیامت خواهد

آمد بدون شک و بدرستیکه خدا برمی‌انگیزاند تمام کسانی که در قبرها هستند و [illegible]

آیات [illegible] که دلالت میکنند بر حقیقت معاد جسمانی چنانکه حکایت حضرت ابراهیم ع

در سؤال کردن او از زنده کردن مردها و امر کردن خدا به کشتن چهار مرغ [illegible]

آنها را و نگاه داشتن سرهای آنها و متفرق ساختن اجزای آنها را [illegible]

آنها و جمع شدن آنها [illegible] که [illegible]

و در روز جزا [illegible] گفت که چگونه زنده میکند [illegible]

متفرق شده را که در [illegible] متفرق [illegible] آنها را خورده‌اند و بعضی

خاک شده [illegible]

[illegible]

برگردانید [illegible]

حضرت [illegible] زمان زنده کردن آنها [illegible]

مخلوط [illegible]

و جمیع [illegible]

از خاک و آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدن [illegible]

در دنیا بود جواب گوئیم که این شبهه مخالف ضروری دین است زیرا که معلوم است

[illegible]

116

از بدیهیات لازم عدم امکان [illegible] و نه اینکه بعد از زنده کردن

بندگان [illegible] بعض از احادیث خداوند عالم محشر [illegible] برهنه مثل

[illegible] در مکانی جمع میکنند پس ایشان از ظلمت [illegible] میکنند تا اینکه

عرق [illegible] نفسهای ایشان تنگ میشود پس ایشان استغاثه

میکنند بسوی خداوند عالم و میگویند پروردگارا از این ظلمت ما را [illegible] تا اینکه

نور [illegible] از برای ایشان [illegible]

دوستان و شیعیان خود [illegible] که در قیامت پنجاه موقف است که در هر موقفی

هزار سال اهل محشر می‌ایستند از برای سؤال از عقاید و اعمال که مجموع پنجاه هزار سال است

چنانکه خداوند عالم فرموده فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة یعنی

عذاب [illegible] ملائکه عروج میکنند [illegible] در روزیکه مقدار آن

پنجاه هزار سال است [illegible] قیامت میزان است چنانکه خداوند عالم فرموده

و نضع الموازین القسط لیوم القیمة یعنی قرار میدهیم میزانها و ترازوهای

حق را از برای [illegible] روز قیامت و نیز فرموده و الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت

موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین

خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون یعنی و سنجیدن اعمال در روز قیامت

حق است پس هر کس که سنگین شود [illegible] اعمال او که در ترازوها میگذارند پس ایشان رستگارند

از عذاب و حزن و هر کس سبک شود [illegible] اعمال او که در ترازو میگذارند پس ایشان

زیانکارانند که ضرر زدند بخود [illegible] آیات [illegible]

در این باب بسیار است [illegible]

میان علما [illegible] میزان [illegible] عدل [illegible]

صادق ع مرویست که [illegible]

با آنکه در قیامت ترازوها است [illegible]

[illegible] در کیفیت وزن [illegible]

[illegible]

که حق گواهی دهد از برای حساب خصوصی در قیامت مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة
الا احصیها و وجدوا ما عملوا حاضرا یعنی چیزی که از نیکی و بدی کرده باشند خرد و بزرگ را
مگر آنکه او را جمع نموده میباید تمام عمل خود را حاضر در نقض خود و ایضا فرموده فمن اوتی
کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه فهو
فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم
فی الایام الخالیة و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه
ولم ادر ما حسابیه یا لیتها کانت القاضیة ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه
خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه انه کان لا یؤمن بالله
العظیم یعنی اما آن کسی که نامه عمل او را بدست راست او دهند پس از روی سرور
و خوشحالی گوید بگیرید نامه عمل مرا و بخوانید بدرستی که من یقین داشتم که ملاقات میکنم
حساب خود را پس او در زندگانی پسندیده است در بهشتی که بلند است میوه‌های او
چیده میشود نزدیک است و قاعده مضطجع پس خطاب بایشان کنند که بخورید و بیاشامید
گوارا بسبب اعمال صالحه که پیش فرستاده اید در روزهای گذشته و اما
کسی که نامه عمل او را بدست چپ او دهند پس از روی حسرت گوید کاش نامه
عمل مرا نمیدادند و کاش نمیدانستم که حساب من چیست ای کاش که مرگ
حکم میکرد در من ... فایده نبخشید در دفع عذاب من مال من و زایل شد
از من سلطان من پس خطاب بزبانیه رسد که بگیرید او را پس زنجیر کنید پس در
جهنم در آورید او را پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است ... که او ایمان بخدا
نیاورده و آیات دیگر که دلالت میکند بر ... هر ... عمل
کردن سؤال بعمل در قیامت بسیار است چنانچه در ... فرموده ثم لتسئلن
یومئذ عن النعیم یعنی سؤال کرده میشوید در روز قیامت از نعمت الخ
که در روایت حضرت صادق علیه السلام تفسیر شده بمحبت اهل بیت و موالات و اعتقاد
بامامت ائمه ... بعد از ... نبوت و مرویست که ... را می آورند

پیغمبران را نیز گواه آن بر خلقت و گواهی میدهند بر کسانی که در میان ایشان بوده اند
و ایشان را بسوی حق خوانده اند و مرویست که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند
و در حسنات مظلوم می افزایند و اگر ظالم حسنات نداشته باشد گناهان
مظلوم را میگیرند و بر گناهان ظالم می افزایند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون قیامت
شود نامه هر کس را بدستش دهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او می آورد هر چه
کرده باشد از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن بنحوی که گویا در همان حال کرده است و
مرویست از آن حضرت که چون کفار ... اعمال ایشان انکار کنند شهادت ملائکه را
رد کنند اعضا و جوارح ایشان گواهی میدهند بآنچه مرتکب شده اند و از آن حضرت مرویست
که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که عذاب برو لازم شده باشد
و همچنین آیات و اخبار بسیار دلالت میکنند که در قیامت هر کس از دیگری فرار میکنند
حتی آنکه پدر از فرزند و فرزند از پدر ... تمنا میکنند که فرزند باشد ... در عوض او عذاب
کنند ... آنکه در روز قیامت شفاعت کردن از برای گناهکاران ... آن حق
چنانکه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر کس که انکار کند معراج ... سؤال قبر و شفاعت
از جمله شیعه ما نیست و در تفسیر و لسوف یعطیک ربک فترضی که چون ...
امت گناهکار خود ... این آیه نازل شد ... شد گفت رضیت ...
که یکی از امت من در دوزخ باشد ... که گویم حسبی حسبی رضیت رضیت
... راضی شده ام و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که ... راضی خواهد شد
که هیچ موحدی در دوزخ نماند و ایضا از آن حضرت مرویست که حضرت رسالت پناه فرمود
که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من سؤال کنید وسیله را پرسیدیم وسیله چیست فرمود که
درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد ... از پایه تا پایه ... بدویدن اسب
نجیب ... بعضی از زبرجد و بعضی از مروارید و بعضی از ... بعضی
از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس ...
در روز قیامت ... در درجه پیغمبران ... در میان آنها ممتاز باشد مانند ماه

رحمت ها بهتر از این نهر در روی [illegible] سفید بود و دلش شاد گردد و بهتر جوی از آنها که [illegible] کرده [illegible]
در مقام مجازات [illegible] حق تعالی [illegible] کرده [illegible] که روی [illegible] سیاه شود [illegible]
پس درختی [illegible] بهشت [illegible]
جهنم پس [illegible] نزدیک من آمد [illegible] گفتم ای [illegible]
خوش روی [illegible] پروردگار [illegible] من [illegible]
مرا امر کرد که کلیدهای بهشت را [illegible] پس گفت ای محمد [illegible]
[illegible] انعام کرده [illegible]
علی بن ابی طالب [illegible] کلیدها [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] مالک خازن جهنم [illegible] کلیدهای جهنم [illegible]
که قبول کردم [illegible] پروردگار [illegible]
[illegible] کلیدها [illegible]
کلیدهای بهشت و جهنم [illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible]
پس فوج فوج [illegible]
پس جهنم [illegible] بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
شفاعت [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]
میکنم پروردگارا [illegible]
صادق [illegible]

جمیع خلایق بر آن مرور باید نمود چنانکه حق تعالی فرموده وان منکم الا واردها
[illegible] جهنم [illegible] بالای آن [illegible] صراط [illegible]
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که [illegible] مردم [illegible] صراط [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] بعضی [illegible] بعضی [illegible]
و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] صراط و بعضی [illegible]
و بعضی [illegible] و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون این آیه [illegible]
نازل شد از حضرت [illegible] آن آیه [illegible] روح الامین [illegible]
[illegible] جمع کند [illegible] جهنم را [illegible]
[illegible] جهنم [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] ملائکه پس [illegible]
پس همه [illegible] نفسی نفسی [illegible] امتی امتی [illegible]
[illegible] پس صراط را بر روی آن [illegible]
و آن [illegible] قنطره [illegible] امانت [illegible] صله رحم [illegible]
[illegible] عقبات [illegible] صراط [illegible]
که بر صراط [illegible] عقبه صله رحم و امانت [illegible] قطع رحم
و خیانت [illegible] مردم [illegible] از این عقبه [illegible]
[illegible] و اگر از این عقبه نجات [illegible] عقبه نماز [illegible]
از این عقبه نجات [illegible] عقبه سوم [illegible]
ان ربک لبالمرصاد [illegible] پروردگار [illegible]
مردم بر صراط [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible] آتش [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] صراط [illegible]

119

بعوض طعام خورند و بجلابهای آتش [illegible] ایشان را [illegible]
غلیظ [illegible] از [illegible] و از زهر [illegible] آن [illegible]
و [illegible] در [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] اگر [illegible] این است حال [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] و ما ادراک ما [illegible] از [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] ان شجرة الزقوم طعام الاثيم كالمهل يغلي في البطون
كغلي الحميم [illegible] زقوم [illegible] گنهکاران است [illegible]
[illegible] ثم انكم ايها الضالون المكذبون لآكلون من شجر من زقوم
فمالئون منها البطون فشاربون عليه من الحميم فشاربون شرب الهيم [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] درخت زقوم که در [illegible] جهنم در [illegible] میوه آن
[illegible] پس [illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible] چشمه [illegible] جاری [illegible]
[illegible]
[illegible] تصلى نارا
حامية تسقى من عين آنية ليس لهم طعام الا من ضريع [illegible]
[illegible] چشمه
[illegible] ضریع [illegible]
[illegible] فليس له اليوم ههنا حميم ولا طعام الا من غسلين لا يأكله الا الخاطئون
[illegible]
[illegible] المومنان

چنانکه از آیات و حدیث [illegible] مستفاد میشود [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] جهنم [illegible] حضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible] از عرش
[illegible]
[illegible] جهنم [illegible] لها سبعة ابواب [illegible]
[illegible] جهنم [illegible] ابن عباس مرویست که [illegible] جهنم [illegible] سعیر [illegible] سقر [illegible]
جحیم [illegible] لظی [illegible] حطمه [illegible] هاویه و مرویست که درکات جهنم هفت مرتبه است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible]
[illegible] جهنم است که [illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible]
[illegible] آتش جهنم [illegible]
[illegible]

[illegible]

در دنیا یا در زمان سابق در آخرت عبا [illegible] بر اولی [illegible] آخرت نیست در حالیکه در دنیا [illegible]
در صورت بر خیر [illegible] بهشت در طعم [illegible] جمیع میوه های [illegible]
با همه نعمتهای بهشت [illegible] مساکن [illegible]
[illegible] از برای ایشان [illegible] در آن بهشتها [illegible] که [illegible] بهای [illegible]
[illegible] و [illegible] جمیع [illegible] طیب [illegible]
[illegible] منقطع [illegible] و عد الله المؤمنین
والمؤمنات جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها ومساكن
طيبة في جنات عدن ورضوان من الله أكبر ذلك هو الفوز العظيم
[illegible] وعده داد مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بهشتها که میرود از زیر آنها نهرها
[illegible] در آنها [illegible] مسکنهای پاکیزه که از زبرجد و یاقوت و لؤلؤ [illegible]
[illegible] از برای ایشان [illegible] که از همه [illegible]
[illegible] که چون اهل بهشت [illegible] که خوشنود [illegible]
که با عطا [illegible] از ما [illegible] فاضلتر [illegible]
فاضلتر از این [illegible] که خوشنودی [illegible] بهشت [illegible]
بزرگ [illegible] فیها [illegible] تجارت [illegible] ان اصحاب
الجنة اليوم في شغل فاكهون هم وأزواجهم في ظلال على الأرائك متكئون
لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون سلام قولا من رب رحيم [illegible]
اهل بهشت [illegible] روز [illegible] و دختران [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] که [illegible]
[illegible] از برای ایشان [illegible] میوه های [illegible]
[illegible] از برای ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible] علیکم اهل الجنة
[illegible] امام جعفر صادق [illegible] از برای [illegible] اهل بهشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] بهشت و دوزخ [illegible]
[illegible] بهشتیان سفید [illegible] سیاه [illegible] که چون [illegible]
[illegible] اهل بهشت [illegible] از [illegible]
اصحاب بهشت [illegible] سلام بر شما [illegible] سلام [illegible]
بهشت [illegible] چشم ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مقتضای جمیع [illegible] مختلفه است که اصحاب اعراف [illegible]
[illegible] مؤمنان [illegible] اول مرتبه [illegible]
[illegible] دشمنان خود [illegible] اعراف [illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] اعراف [illegible]
که [illegible] مستضعفین [illegible] اعراف [illegible]
[illegible] که علی و جعفر و حمزه و عباس [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible] سیاهی [illegible]
اصحاب اعراف که [illegible] بسیمای [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
که [illegible] اعراف [illegible] عقاب [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] پیغمبر [illegible]
بهشت [illegible] اعراف [illegible] حسنات [illegible]
[illegible]
که [illegible] مستحق بهشت [illegible]
[illegible] اعراف [illegible] در عوض [illegible]
[illegible] در اعراف [illegible] آن [illegible] مؤمنین [illegible]
و جای [illegible] که [illegible] بعضی [illegible]

[illegible]

[illegible]

بلکه هر دو زبان گفتند و اعتقاد [illegible] ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات [illegible]
ایمان که [illegible] عمل [illegible] کفر [illegible]
[illegible] بر احکام [illegible] زبان [illegible] کفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
این است که کفر [illegible] علم [illegible] متکلمین [illegible] عبارت
از انکار [illegible] نبوت [illegible] ضروریات [illegible]
مستلزم خروج از دین [illegible] قرآن مجید [illegible]
[illegible]
[illegible] که حق [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] کفر [illegible]
[illegible]

[illegible]

و از [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

این عقیده [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله وآله

پس میگوید خادم سلاطین مذهب جعفری از زند اهم شرع محمدی محمد جعفر استرابادی
که این رساله ایست در بیان اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری که باعث شد بر [illegible]
بسوی عقاید اسلام چنانچه [illegible] است که موجب حصول ذخیره معاد از برای عباد گردد بدانکه
اصول دین پنج است اول توحید است که کمال واجب الوجود بالذات است در [illegible]
دوم عدل است که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او سوم نبوت است که ریاست
الهیه است بالاصاله از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امور دنیا و دین چهارم امامت است که
ریاست الهیه است عامه بر وجه نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوب منصوص
اعلم بعد از رسول اکرم از جانب خدا خاتم النبیین بر جمیع مکلفین در امور دنیا و دین پنجم
معاد است که زمان جزای عباد است و عود ارواح و حشر اجساد است توحید بحسب معنی لغوی
[illegible]

[illegible]

۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله و آله

پس میگوید خادم سلاطین مذهب جعفری از زندهای شرع محمدی محمد جعفر استرآبادی
که این رساله ایست در بیان اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری [illegible] امام
بسوی عقاید اسلام میباشد که موجب حصول ذخیره معاد از برای عباد گردد بدانکه
اصول دین پنج است اول توحید است که کمال واجب الوجود بالذات است در [illegible]
دوم عدلست که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او سوم نبوتست که ریاست
الهیه است باصالة از برای بشر معصوم عالم بر مکلفین در امر دنیا و دین چهارم امامتست که
ریاست الهیه است عامه بر وجه نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوب منصوص
علم بعد از رسول اکرم از جانب خدا خاتم النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین پنجم
معاد است که زمان جزای عباد است و عود ارواح و حشر اجساد است توحید بحسب معنی لغوی
عبارتست از نسبت دادن مکلف واجب الوجود بالذات را بسوی یکتائی از هر جهت [illegible]
نفی تعدد در [illegible] ذاتیه و یکتائی از روی صفات و [illegible] نفی تعدد در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بجهت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]